

برای مجلس شورای ملی، ریاست ستاد کل ارتش، دکتر مصدق، سیدضیاءالدین طباطبائی و تعدادی از روزنامه‌ها ارسال شده است، بدین شرح می‌باشد:

در اثر فداکاری و جانفشانی چاکران قسمت بویراحمد علیا... [چند کلمه ناخوانا] بدون مساعدت و همراهی مأمورین دولت... [چند کلمه ناخوانا] تا اینکه عبدالله ضرغام‌پور به اجبار سر تسلیم به پیشگاه دولت فرود آورده و در بهبهان حاضر شد. اینک از قرار معلوم مبلغ گزاف به سرهنگ پارس‌نبار فرماندار بهبهان داده که کارهای او را در پیشگاه دولت مطابق مبشر درست نماید و با چاکران مخالفت نماید. چنانچه در قسمت خواربار بویراحمد که حق قانونی ما می‌باشد مخالفت او عملاً مشاهده شد. از جمله این که شایع است که حکم ایلخانی‌گری کهگیلویه به او خواهند داد. تیمار نماینده لشکر خوزستان و آقای سلطانی برای این منظور به تهران رفته‌اند و علاوه از قرار معلوم دختر آقای سردار امجد بهبهانی را قول داده‌اند که به عبدالله خان بدهند. این اوضاع و احوال اسباب مایوسی و دل‌سردی توده بویراحمد را که به تصدیق مأمورین دولت در راه خدمتگزاری از بذل جان مضایقه ننموده‌اند فراهم نموده‌اند. خلاصه عرض شود یک عبدالله نزدیک شده هزارها عبدالله مرعوب و مایوس گردد. اینکه با علم یقین برای اینکه با وجود نفوذ آقای سلطانی در تهران و سردار امجد و رئیس‌التجار در بهبهان مانند همیشه به عرض چاکران توجه نمی‌شود معذالک عرض می‌شود استدعا دارد اولاً؛ مقرر فرمائید آقای سردار امجد که کاملاً مسلط بر امور است و نفوذ کاملی در دستگاه و دوایر بهبهان دارد، از موصلت به عبدالله خودداری نماید زیرا دیگر هیچیک از چاکران اعتماد رفتن به شهر بهبهان و مراجعه به دوایر نداریم. دوم؛ مسئله ایلخانی‌گری که جزو رسوم پوسیده و موافق با اصل ملوک‌الطوایفی است درباره عبدالله یا کس دیگری انجام نگیرد که در غیر این حال مسلماً جنگ و خونریزی بزرگی در فارس آغاز خواهد شد. سوم؛ در صورتی که انجام تقاضای عبدالله اعم از ریاست و موصلت ضروری باشد، و دختر آقای سردار امجد برای پاداش جنایات سمیرم داده شود،^{۳۶} پس استدعا می‌شود که منطقه بویراحمد علیا و یاشت بابویی از بهبهان و خوزستان تجزیه و جزء استان هفتم (فارس) نمایند. زیرا با رویه‌ای که دوایر بهبهان و آقایان رجال

بهبهان اتخاذ نموده‌اند و با نگرانی که دارند مسلماً مراجعت و امورات چندین هزار نفر جمعیت مورد اشکال خواهد بود. اگر به عرایض چاکران عطف توجهی نگردد به طور یقین حوادثی در این نواحی ظهور خواهد کرد که تاکنون نظیر آن دیده نشده باشد. عرض شود مسئول کلی آقایان سردارامجد و رئیس‌التجار و سلطانی خواهند بود.

محمد حسین بویراحمدی - فتح‌الله منصوری آقائی - جلورمستگار - رستم شهرخی - سیف‌الله شجاعی آقائی - حبیب‌الله شجاعی آقائی - عبدالله آقائی - فرج‌الله منصوری آقائی - ولی ایزدپناه قایدگیوی - علی خان ایزدپناه قایدگیوی - الله‌قلی جهان‌بین قایدگیوی - اسماعیل مظفری قایدگیوی - محمدعلی نیکبخت قایدگیوی - محمد تقی خوبانی آقائی - کهیار خوبانی آقائی - غلامحسین جلیل - احمد جلیل - سیاوش جلیل - احمد نریمانی [نرمابی] آقائی - نصرالله نریمانی [نرمابی] آقائی - بهرام زنگوایی آقائی - علی اولاد میرزا علی - کامرث فارسی - مختار دولتخواه ساداتی - ... نگین تاجی - نورالله محمدصادق نگین تاجی - عبدالعلی اولاد نبی نگین تاجی - قهرمان نگین تاجی - حاجی خداداد محمودآبادی - حسین امیری نگین تاجی - جانتقلی امیری نگین تاجی - مرادقلی مزدکی - خدارحم یاسوجی سادات - کرامت‌الله قهرمانی سادات - نصیر هرمرز گنجه‌ای - هاشم گودرزی - حبیب‌الله گودسرایبی - احمد ... سادات - کریم ... سادات - درویش ... سادات - سیف‌الله تقوی ... سادات - عبدالصاحب سجادی ساداتی - ... سهراب رستم پور تل زالی - محمد رضا - عیسی مختاری سادات - صدرالدین ملک حسینی گوشه سادات امامزاده قاسم - مهدی قلی‌پور - ... سررود - خدابخش باقری نگین تاجی - شهدی عسکری نگین تاجی - راه خدا نگین تاجی - داود معصوم مختاری سادات.

البته عبدالله خان به رغم همه تلاشهایش هیچ‌گاه به ایلخانی کهگیلویه منصوب نشد اما در مخالفت با تلگراف فوق، تعداد دیگری از سران ایلات کهگیلویه که از تمکین عبدالله خان به دولت راضی به نظر می‌رسیدند و همچنین باسلطانی و سردارامجد و رئیس‌التجار بهبهانی روابط حسنه‌ای داشتند، احتمالاً با تشویق و تقاضای عبدالله خان و سران بهبهان، تلگرافی به شماره ۲۴ مورخ ۱۳۲۴/۲/۶ برای

مجلس شورای ملی مخابره کرده و رونوشت آن را برای نخست وزیر، ریاست ستاد کل ارتش، وزارت کشور و تعدادی از نشریات ارسال داشتند. مضمون تلگراف آنان این است که: امضاکنندگان تلگراف سران بویراحمد علیا اشخاصی ماجراجو بوده که در هنگام ضعف دولت سر به طغیان برداشته و در هنگام قدرت آن تظاهر به امنیت خواهی و مظلومیت می کنند. مدعیات آنها در مورد عبدالله خان و سران بهبهان کذب محض بوده و این افراد چون مشاهده می کنند که عبدالله خان و سایر سران کهگیلویه و سران بهبهان با دولت هماهنگی کرده و در امتیث منطقه می کوشند، از این موضوع ناراضی بوده و اقدام به مخابره آن تلگراف کرده اند. افرادی که این تلگراف را امضاء کرده اند عبارتند از: محمدعلی خان خلیلی بهمنی - محمدحسین خان ضرغامی کلانتر طبیبی گرمسیر - فتح الله خان و یوسف خان کلانتران طبیبی سردسیر، اسکندر خان چرامی، مظفرخان آریانی کلانتر بویراحمد گرمسیر، تاج محمد خان بهمنی سرحدی، محمودخان بهمنی علاءالدینی، حبیب الله خان جمشیدی و محمد حسین خان (حاجی خان) جهانبخش کلانتران دشمن زیاری.

مقامهای دولتی هر دو تلگراف مذکور به ویژه تلگراف سران بویراحمد علیا را که دربردارنده تهدید نیز بود مورد توجه و رسیدگی قرار دادند. سرانجام وزارت جنگ در این باره به نخست وزیر نوشت که در مورد ایلخانی گری ضرغام پور اقدامی انجام نشده است و به سران بویراحمد علیا هم اطلاع داده شد که ضرغام پور چون تقاضای تأمین نموده همانند سایر سران کهگیلویه خدمتگزار محسوب می شود و حقوق و سوابق شما هم نادیده گرفته نخواهد شد. تصویر این سند به پیوست می آید.

اختلاف میان سران بویراحمد علیا و سفلی و بابویی در اواخر سال ۱۳۲۴ مرتفع گردیده بود و عبدالله خان ضرغام پور، خسروخان بویراحمدی، محمدحسین خان طاهری و ملک منصور خان باشنی در تاریخ ۱۳۲۴/۱۰/۲۲ که چند ماه از پایان جنگ جهانی دوم گذشته بود، طی تلگراف مشترک (شماره ۱۱۹) به نخست وزیر وقت (ابراهیم حکیمی) از او می خواهند تا به وزارت کشاورزی دستور دهد که وام

مورد نیاز برای کشاورزی در آن مناطق را در اختیار آنان قرار دهد. وزارت کشاورزی طی نامه شماره ۱۸۳۶۰ مورخ ۲۴/۱۲/۱۸ به نخست وزیر گزارش می دهد که به بانک کشاورزی شیراز دستور مساعدت داده شد. در این تاریخ، قوام السلطنه جانشین حکیمی شده بود و برخی از مشاورانش به او پیشنهاد دادند که به منظور احترام قایل شدن برای سران بویراحمد، نخست وزیر شخصاً پاسخ مثبت به تقاضای آنها را ارسال کند اما وی ضرورتی برای این اقدام ندید.

بویراحمد از نهضت مقاومت جنوب تا سال ۱۳۳۰

در تابستان سال ۱۳۲۵، سران ایل قشقایی دست به تحرکی سیاسی تحت عنوان «نهضت مقاومت جنوب» زدند. تحلیل و ریشه یابی جامع این اقدام از موضوع این نوشته بیرون است. اما اجمالاً باید گفت که بانوجه به عدم خروج نیروهای شوروی پس از پایان جنگ جهانی دوم از شمال کشور، و حمایت آن دولت از جعفر پیشه‌وری در آذربایجان، نهضت مقاومت جنوب واکنشی به حوادث شمال کشور بود که دولتهای انگلیس و ایالات متحده آمریکا، دولت ایران (قوام السلطنه) و سران ایل قشقایی متفقاً در ایجاد آن نقش داشته و هر کدام از جهتی از این اقدام سود می بردند.^{۳۷}

کلانتران کهگیلویه در قبال نهضت مقاومت جنوب مواضع متفاوتی داشتند. کلانتران ممسنی در نهضت مقاومت جنوب مشارکت داشتند. پیوند خویشاوندی و سیاسی آنها با کلانتران بویراحمد علیا باعث جلب مشارکت محمدحسین خان و ناصرخان طاهری (سران بویراحمد علیا) در این نهضت گردید. نیروهای بویراحمد علیا دو قسمت شده، یک قسمت عازم کازرون شدند و همراه با نیروهای قشقایی به خلع سلاح پادگان نظامی این منطقه پرداختند و قسمت دیگری در غرب شیراز مستقر شده و آماده بودند تا پس از الحاق نیروهای قشقایی و بویراحمدی از کازرون به آنان، شیراز را به تصرف درآورند. در فاصله روزهای ۲۸ شهریور تا ۸ مهر پادگان

۳۷. برای آگاهی بیشتر از نهضت مقاومت جنوب، رک: اسماعیل بورزاده بوشهری، اسرار نهضت جنوب.

کارزون تحت محاصره قرار گرفت و سرانجام سقوط کرد اما اختلاف میان بویراحمدها و فشقاییها بر سر نخبه سلاجهای نه غیبت گرفته و نارضایتی بویراحمدها از میزان سلاجهایی که نصیبشان شد از یک سو، و تلاشهای سیاسی سید مهدی فرخ استاندار فارس و نیکسار همت فرمانده لشکر فارس در جهت ایجاد شکاف میان بویراحمدها و فشقاییها و جنب بویراحمدها به سوی خود از سوی دیگر، موجب شد که سران بویراحمد علیا از نهضت مقاومت جنوب جدا شده و با آن به مخالفت پردازند.^{۳۸} سران فشقایی که حضور نیروهای بویراحمد علیا را مؤثر می‌دانستند در صدد جابه‌اندیشی و مصالحه برآمدند. آنها دو نفر از کلاستران ایل فشقایی به نام زیاده‌خان دره شورری و حاج امرالله فره‌خانی را نزد سران بویراحمد علیا فرستاده و حاضر شدند که از نظر سهمیه اسلحه، رضایت بویراحمد را تأمین کنند اما این میانجی‌گری سودی بحضید سران فشقایی حتی به برخی از کدخدایان بویراحمد منوط شدند ولی ثوفیتی نیافتند. فشقاییها که از روابط میان بویراحمدها و مقامهای دولتی فارس اطلاع یافته بودند، در تاریخ ۱۳۲۵/۷/۲۳ راه را بر مانین جیبی که حامل محمدحسین خان و ناصرخان طاهری، ملامحمدعلی نیکبخت فابدگیوی، آقاییژن منصورری آقایی، فابد علی صفر و یکی از مسئولان استانداری فارس به نام اشتهازادی بود، بستند و آن را هدف گونه قرار دادند که در نتیجه فابد علی صفر مجروح گردید اما همه سرشبان جیب موفق شدند وارد شیراز بشوند. محمدحسین خان و ناصرخان طاهری طی تلگراف شماره ۲۸۲ به تاریخ ۲۵/۷/۲۵ این موضوع را برای فوام‌السلطنه مخابره کردند.^{۳۹}

بدین گونه سران بویراحمد علیا راه خود را از نهضت مقاومت جنوب جدا کردند و هرچه بیشتر به مقامهای دولتی نزدیک شدند. آنان در ۲۵/۸/۶ نامه‌ای به سرلشکر زاهدی فرمانده نیروی جنوب نوشتند و در آن ضمن اینکه خاطرنشان ساختند که جداشدن بویراحمد علیا از نهضت مقاومت جنوب، در شکست آن نهضت

۳۸. سید مهدی فرخ، همان، ص ۱۹۰-۱۹۱، لاره به ذکر است که در این تاریخ ماحرری پشمه‌روی در درون محاصره پهنه بود و دولت ایران برحلاف سران فشقایی، دیگر مدعی به نداده هفت مقاومت جنوب بود و همین منظور در جهت محدود کردن آن به اصطلاح هفت سرکوشید

مهم‌ترین تأثیر را داشت، خواسته‌های خود را عنوان کردند که ملخص آنها از این قرار است:

۱. تعیین و انتخاب یکی از آقایان محمدحسین خان یا ناصرخان به عنوان نماینده مردم بویراحمد علیاً در دوره پانزدهم مجلس شورای ملی.

۲. اعطای درجه نظامی در خور شأن به یکی از دو نفر مذکور و واگذاری تأمین امنیت منطقه به او.

۳. تأسیس یک باب دبستان در تل خسروی.

۴. اعزام یک نفر پزشک سیار به منطقه.

۵. تقاضای ارسال به موقع سهمیه خوار و بار.^{۴۰}

آنان در ۲۵/۱۱/۴ همین مطالب را (به جز اینکه در این نامه صریحاً تقاضای درجه نظامی نشد) طی نامه‌ای به وسیله آقایون منصور منصوری برای قوام السلطنه ارسال داشتند. نخست وزیر در حاشیه این نامه نوشت:

«آقای جوادزاده فوری است شرح لازم به فرهنگ - بهداری - ژاندارمری - راه - دارایی نوشته شود.»

ژاندارمری در تاریخ ۲۵/۱۲/۱۲ در پاسخ به نخست وزیر، استفاده از تجربیات بویراحمدیها را برای تأمین امنیت منطقه مفید دانست اما ورود آنها به ژاندارمری را صلاح ندانست و استدلال کرد که محور اردکان - شیراز معبر ایل قشقایی است و حضور افراد بویراحمدی به عنوان مأمور انتظامی در این منطقه ایجاد مشکل می‌کند. تصویر این اسناد به پیوست می‌آید.

علاوه بر سران بویراحمد علیاً، ملک منصور خان باشتی به دلیل پیوندهایی که با خوانین ممسنی داشت اگر چه در نهضت مقاومت جنوب و حمله به کازرون و

۴۰. در سالهای ۲۶-۱۳۲۳ یا توجه به فتر عمری که به طور عمده ناشی از اشغال کشور به وسیله متغین در سالهای جنگ جهانی دوم بود، دولت بیشتر به منظور جلب رضایت سران عشایر و جلوگیری از تحریکات سیاسی آنان تصمیم گرفت که مقداری خوار و بار از جمله قند و شکر میان مردم عشایر توزیع نماید. اما عملاً توده مردم از چنین اقدامی بهره‌مند نمی‌شدند بلکه سران ایلات و کدخدایان متنفذ قبایل حواله این ارزاق را دریافت و به تجار شهرهای همجوار می‌فروختند و صرف امور زندگی شخصی خود و بعضاً تهیه سلاح می‌کردند. رگ: مجیدی. همان کتاب، ص ۳۰۲؛ اکبری. همان کتاب، ص ۱۸۱.

شیراز شرکت نداشت، اما در این هنگام از فرصت استفاده و پاسگاههای زاندارمیری منطقه داشت و گچسازان را خلع سلاح کرد. ولی با تهدید سران بویراحمد سفلی ناگزیر شد که از این کار دست کشیده و به پشت بازگردد.

سایر ایلات کهگیلویه از قبیل بویراحمد سفلی، بویراحمد گرمسیر، طیبی سردسیر و گرمسیر، بهمنی سردسیر و گرمسیر و علاءالدینی، دشمن زیاری و چرام نه تنها در نهضت مقاومت جنوب شرکت نکردند بلکه طی تلگرافهایی به قوام السلطنه آمادگی ایل‌های خود را جهت همکاری با دولت در سرکوبی به اصطلاح نهضت مقاومت جنوب و پیشه‌وری در آذربایجان اعلام داشتند.

روابط میان عبدالله خان و خسروخان که از سال ۱۳۲۳ همچنان با توجه به اوضاع تغییر می‌کرد و گاهی میان آنان آتش جنگ برافروخته می‌شد و گاهی فروکش کرده و سازشی با هم می‌کردند، از اوایل سال ۱۳۲۵ دوباره متشنج شد. قوام السلطنه که سعی داشت ایلات جنوب را در برابر شورشهای آذربایجان (پیشه‌وری) و کردستان (محمد قاضی)، آرام نگه دارد، در اردیبهشت همین سال به وسیله سلطانی نماینده مجلس طی تلگرافهایی از عبدالله خان و خسروخان می‌خواهد که با هم مدارا کنند. تصویر این تلگرافها به پیوست می‌آید. این دو نفر اگر چه همزمان با نهضت مقاومت جنوب، باهم اختلاف داشتند، اما ضمن حفظ اختلاف خود، در مورد سیاستهای دولت درباره نهضت مقاومت جنوب و قضیه پیشه‌وری، موضع مشترکی داشتند. کشمکش میان این دو، مهم‌ترین عامل برکناری سرهنگ پارس تبار فرماندار کهگیلویه و بهبهان بوده است. نامه سرهنگ پارس تبار به استاندار خوزستان در تاریخ ۱۳۲۵/۲/۳۰ که تصویر آن به پیوست می‌آید مؤید این موضوع است. خسروخان در تاریخ ۱۳۲۵/۶/۳۰ و ۲۵/۱۰/۱۴ طی تلگرافهایی به قوام السلطنه ضمن اعلان همبستگی با دولت، از خودکامگی و توسعه طلبی ضرغام‌پور و همچنین تحریکات و تفرقه افکنیهای سلطانی نماینده مجلس و دیگر متنفذان بهبهان به عنوان عوامل ایجاد تشنج و اختلاف یاد می‌کند.

عبدالله خان در ادامه سیاست نزدیک شدن به دولت، نه تنها طی تلگرافی

آمادگی خود را برای سرکوبی قشقاییها و نهضت مقاومت جنوب اعلام داشت،^{۴۱} بلکه در اواخر مهرماه همین سال قاید نصیر بهادر را به تهران فرستاد تا در تحکیم هر چه بیشتر روابط میان او و دولت بکوشد. بهادر در تاریخ ۲۷ مهر طی نامه‌ای به قوام السلطنه همبستگی همه ایلات کهگیلویه به دولت را اعلام داشت و تقاضا کرد که به مأموران کشوری و لشکری خوزستان دستور داده شود که به عبدالله خان ضرغام پور و خود وی که به عنوان نماینده خان محسوب می‌شود کمال مساعدت را بکنند تا آنان با پشتوانه دولت، خدمات بیشتری در راه پیشرفت منویات دولت انجام دهند. (تصویر این نامه به پیوست می‌آید). سیاست همکاری عبدالله خان با دولت تا بدانجا پیش رفت که در تاریخ ۱۳۲۶/۷/۱۱ محمود جم وزیر جنگ طی نامه‌ای از نخست وزیر تقاضا می‌کند که فرمانداری کهگیلویه به عبدالله خان سپرده شود. متن نامه چنین است:

جناب اشرف آقای نخست وزیر

محترماً به استحضار می‌رساند عشایر کهگیلویه در جریان یک ساله اخیر از هر حیث دولتخواهی خویش را ثابت و آمادگی خود را برای ارجاع هرگونه خدماتی ابراز داشته‌اند. اینک به منظور تشویق و تحجیب عشایر مزبور لشکر ۱۰ خوزستان پیشنهاد نموده است عبدالله ضرغام پور سرپرست طایفه بورا احمد سفلی که در خلع سلاح طوایف پیش قدم بوده و شخص کاملاً مؤثری برای خلع سلاح تمام منطقه کهگیلویه می‌باشد به سمت فرمانداری کهگیلویه (منطقه بورا احمدی علیا و سفلی - طوایف دشمن زبیری - چرام - باشت بابویی - آریانی) منتصب گردد. از لحاظ اینکه خلع سلاح عشایر جنوب در دست اقدام است و موقعیت ایجاب می‌نماید متمنی است مقرر فرمایند نامبرده به سمت فرمانداری منطقه مزبور منصوب و حکم او صادر و ابلاغ گردد.

وزیر جنگ - محمود جم

علاوه بر اصل نامه، نکته درخور تأمل دیگری که در پیشنهاد وزیر جنگ به چشم می‌خورد، مستثنی کردن دو ایل بزرگ طیبی و بهمشی از حوزه مسئولیت عبدالله خان

در صورت انتصاب او به فرمانداری کهگیلویه است. این پیشنهاد ممکن است بدان سبب باشد که اولاً دولت در امر خلع سلاح، در این مقطع با دو ایل مذکور مشکلی نداشت و ثانیاً دولت در وادار کردن این دو ایل به پذیرش ریاست عبدالله خان مشکل داشت. به هر حال، نخست وزیر (قوام) در حاشیه نامه وزیر جنگ چنین نوشت:

آقای کمالوند قبلاً نظر جناب آقای مصباح فاطمی استاندار خوزستان تحصیل شود.

متعاقب این دستور، در تاریخ ۱۳۲۶/۷/۲۲ دفتر نخست وزیر در این مورد نامه‌ای برای استاندار خوزستان ارسال داشت. از پاسخ استاندار اطلاعی در دست نیست، اما می‌دانیم که عبدالله خان هیچ‌گاه به فرمانداری کهگیلویه منصوب نشد. ضرغام‌پور اگر چه به فرمانداری منصوب نشد اما همچنان با دولت و مقامهای محلی دولت روابط مسالمت‌آمیزی داشت و دولت را که پس از جنگ جهانی دوم در صدد تحکیم و تعمیق قدرت خود در منطقه بود و تسلط آن نیز رو به فزونی بود، یاری می‌کرد. البته نه تنها ضرغام‌پور بلکه سایر سران ایلات کهگیلویه در این تاریخ چنین سیاستی در پیش گرفته بودند. بر این پایه است که در سال ۱۳۲۷ بنا به دعوت سپهبد رزم‌آرا رئیس ستاد ارتش، سران ایلات کهگیلویه برای ملاقات با شاه به تهران دعوت شدند. افرادی که بدین منظور به تهران رفتند عبارت بودند از: عبدالله ضرغام‌پور، محمدعلی خلیلی، خسرو بویراحمدی، احمد مجیدی کرابی از طرف محمدحسین ضرغامی، ملک منصور باشتی، ناصر طاهری، اسکندر چرامی و محمد آریانی. هدف دولت از دعوت سران کهگیلویه به تهران این بود که آنان را متقاعد سازد تا مانع استقرار پادگانهای نظامی در منطقه نشوند و دولت را در این امر یاری دهند.

در مباحث قبل گفته شد که در سال ۱۳۲۳ عبدالله خان منطقه بویراحمد علیا را تصرف کرد. سران بویراحمد علیا توانستند با پشتیبانی دولت، عبدالله خان را بیرون رانده و منطقه خود را بازستانند. آغاز و انجام این حادثه باعث شد تا

محمد حسین خان و ناصر خان طاهری همواره خطر بویراحمد سفلی را جدی گرفته و ناگزیر سیاست مسالمت‌آمیزی با دولت در پیش بگیرند. بدین‌گونه است که از آن تاریخ به بعد، سران بویراحمد علیا طی تلگرافهای متعددی سیاستهای دولت را در منطقه تأیید کرده و برای همکاری اعلام آمادگی می‌کردند. نامه‌هایی که از آنان خطاب به قوام‌السلطنه و سرلشکر زاهدی در صفحات قبل درج شد نیز مؤید این مطلب است. آنان همچنین در سال ۱۳۲۶ که دولت به تدریج در صدد انجام اقداماتی برای تحکیم و تعمیق سلطه خود در منطقه بود، متعهد شدند که همکاری لازم را با آن داشته باشند. آنان بدین منظور با سرگرد حکیمیان در امر خلع سلاح مردم و اعزام جوانان به اجباری (سربازی) همکاری می‌کردند و در تداوم همین سیاست است که ناصر خان طاهری حاضر می‌شود در سال ۱۳۲۸ در قتل کی علی خان ایزدپناه قابدگیوی که مقامهای دولتی او را مخل سیاستهای خود می‌دیدند، شرکت کند.

بویراحمد در سالهای ۳۲-۱۳۳۱

بدین ترتیب، در سالهای ۳۰-۱۳۲۵ که سلطه دولت بر منطقه گسترش می‌یافت، سران بویراحمد سفلی و علیا نیز سیاست مسالمت‌آمیزی با دولت در پیش گرفته بودند. اما در سال ۱۳۳۰ در تداوم نهضت ملی شدن نفت، دکتر محمد مصدق به نخست‌وزیری رسید و برنامه دولت او خلع ید از شرکت انگلیسی و اجرای قانون ملی شدن صنعت نفت بود. اجرای این قانون که مستلزم مبارزه با دولت انگلیس بود، با کشمکش میان دکتر مصدق و شاه نیز همراه گردید. بدین‌گونه در سال ۱۳۳۱ جناح‌بندیهای سیاسی در پایتخت شکل تازه‌ای به خود گرفت و به صورت طرفداری یا مخالفت با یکی از دوکانون مهم سیاسی یعنی دربار و مصدق نمودار شد.^{۴۲} این جناح‌بندی در مرکز، به نیروهای نظامی و انتظامی در سایر ولایات نیز

۴۲. تحلیل حوادث ملی شدن نفت و اینکه چگونه و بر اثر چه عواملی برخی از مهم‌ترین حامیان دکتر مصدق از جمله آیت‌الله کاشانی و برخی از رجال ملی‌دینگر به تدریج در صف مخالفین او قرار گرفتند. خارج از موضوع این نوشته است.

سرابت کرد و از جمله در مناطق فارس، خوزستان و کهگیلویه، مقامهای ارتشی از دربار حمایت کرده و برخی از مقامهای ژاندارمری به طور غیررسمی و نامرئی از مصدق حمایت می‌کردند. این دو نهاد امنیتی که در این مقطع به ویژه در مناطق عشایری کارکرد سیاسی مؤثری داشتند، هر کدام در تلاش بودند تا رؤسای ایلات را به سوی خود جذب نموده و آنان را سازماندهی و ثنویت کنند.

ایلات کهگیلویه و سران آن در طول تاریخ، همواره با دولت مرکزی به عنوان یک واحد سیاسی بی‌بط رو برو بوده و با آن سازش یا ستیز داشتند. اما در واقعه ملی شدن نفت، حکومت مرکزی خود به دو قطب مخالف هم تبدیل گردید و سایر متنفذان و افسار کشور را هم به صورت دو گروه رو در روی هم قرار داد. بدین‌گونه ایلات کهگیلویه از جمله ایل بزرگ بویراحمد هم در این مقطع، متأثر از این فضای سیاسی کشور به موضع‌گیری پرداختند. مقامهای ارتشی و سایر هواداران دربار از تهاجم و خویشاوندی قبلی میان حسینقلی خان رشم ممسنی (هوادار دربار) و سران بویراحمد علیا استفاده کرده و با ایجاد وصلت میان آنان^{۲۳} کوشیدند تا سران بویراحمد علیا (محمدحسین خان و ناصرخان) را در جبهه طرفداران دربار قرار دهند و موفق نیز شدند. متقابلاً مقامهای ژاندارمری توانستند با ایجاد وصلت میان یکی از کدخدایان بویراحمد علیا (آقایژن منصوری) و عبدالله خان ضرغام‌پور آنان را به عنوان طرفداران مصدق به هم نزدیک کنند.^{۲۴} خسروخان بویراحمدی که از سال ۱۳۲۳ تا این تاریخ به دلیل مبارزه با برادر خود عبدالله خان، با دولت و مقامهای ارتشی روابط نزدیکی داشته و از حمایت آنان برخوردار بود، در این مقطع از اختلاف خود با عبدالله خان چشم پوشید و در صف حامیان مصدق قرار گرفت. بدین‌گونه سران بویراحمد علیا از دربار و سران بویراحمد سفلی از مصدق حمایت کردند. حامیان مصدق از نظر کیفی نسبت به حامیان دربار برتری داشتند و آمادگی داشتند در صورت لزوم از مصدق حمایت مسلحانه کنند. در همان اوقاتی که در

۲۳. دحتر حسینقلی خان به عقد ناصرخان طاهری درآمد

۲۴. سپیدساعت حسینی. گوشه‌های ناگفته‌ای از تاریخ معاصر ایران. شیراز، سپید، ۱۳۷۲، ص ۲۱. دحتر

عبدالله خان به عقد آقایژن درآمد

تهران مجموعه عواملی از درون و بیرون جبهه ملی منجر به تضعیف مصدق می شدند، در کهگیلویه هم هواداران دربار برای متلاشی کردن جبهه هواداران مصدق تدابیری می اندیشیدند تا بدین وسیله در صورت سرنگونی مصدق، هیچگونه اقدامی به حمایت از او میسر نباشد.^{۴۵} برای نیل به این هدف، مقرر شد ناصرخان ظاهری (هوادار دربار)، آقا سیف الله شجاعی آقائی را به قتل برساند تا در نتیجه این عمل، طایفه آقائی که سران آن در جبهه هواداران مصدق قرار داشته و با سران بویراحمد سفلی همکاری می کردند در صدد انتقام برآیند. بدین ترتیب در تیرماه ۱۳۳۲ یعنی کمتر از دو ماه قبل از کودتای ۲۸ مرداد، هنگامی که آقا سیف الله به همراه ناصرخان و محمدحسین خان عازم یک میهمانی بود به قتل رسید.^{۴۶}

۴۵. دولت انگلیس که نهضت ملی کردن نفت ایران را مخالف منافع خود می دید از تضعیف این نهضت دریغ نمی ورزید و بدین منظور اقدامات گوناگونی در عرصه بین المللی و در داخل کشور انجام می داد. تحریک عشایر به شورش بر ضد دولت و سایر اقداماتی که موجب بروز ناآرامی شود از نظر مأموران انگلیس در ایران به دور نبود. به عنوان نمونه در دوران حکومت دکتر مصدق، خسروخان بویراحمدی به اتفاق آقا محمدتقی خوبانی مسافرتی به اهواز داشت. در همین مسافرت برخی از مأموران دولت انگلیس و مقامهای شرکت نفت با آنان تماس برقرار و آنها را به تحریک بر ضد دولت دعوت کردند. مأموران انگلیسی وعده همه نوع مساعدت مالی و تسلیحاتی را به سران بویراحمدی داده بودند. انگلیسها یک قبضه تفنگ و یک دوربین و یک ساعت به خسروخان و یک قبضه تفنگ و یک دستگاه رادیو به خوبانی هدیه کردند. اما ظیعی بود که سران بویراحمدی تن به چنین اقدامی نمی دادند و با این توجیه که باید این موضوع را با سایر سران بویراحمد به مشورت بگذارند، قول هیچگونه همکاری به آنها ندادند. رک: حسینی، همان کتاب، ص ۴۱.

همچنین در بهار سال ۱۳۳۰ یکی از اهالی مزدک (شمال باسوج) به نام آقابابا ظهور عنقریب امام زمان عیج را بشارت می داد و مردم را به پرهیزگاری و توبه از گناهان دعوت می کرد و وانمود می کرد که اسرار زندگی افراد را می داند. مدعیات این فرد به سرعت در جامعه گسترش یافت و علاوه بر کهگیلویه به چهارمحال بختیاری هم سرایت کرد و تعداد زیادی از افراد جامعه تحت تأثیر اظهارات فرد مذکور قرار گرفتند. این موضوع به طنوع، مشهور شد و معتقدان به آن طلوعی نامیده می شدند. این حرکت با مخالفت شدید علما روبرو شد و چون ظهور آن در منطقه بویراحمد بود مرحوم آقا سید صدرالدین ملک حسینی در مبارزه با آن مجاهدت بسیار کرد. این حرکت به تدریج افول کرد و تا پایان همین سال خامه یافت. عثل بروز این حرکت به درستی روشن نشد اما با توجه به تفاوت آن با نهضت ملی شدن نفت و ارتباط قبلی بانی آن با مقامهای شرکت نفت در خوزستان، حرکتی مشکوک و قابل تأمل به نظر می رسد. رک: حسینی، همان کتاب، ص ۱۹، کبری، همان، ص ۲۰۶ و مجیدی، همان، ص ۳۱۰.

۴۶. آقای کرمانه احمدی در گفت و گوهای در مورد انگیزه قتل آقا سیف الله اظهار داشت که چون چند سال قبل

طایفه آقائی به رهبری آقا محمدتقی خوبانی به محاصرهٔ مادوان محل اقامت ناصرخان اقدام کردند. هواداران ناصرخان به مقابله برخاستند و در نتیجه درگیری میان طرفین، یکی دیگر از طایفه آقائی به نام آقا کریم به قتل رسید. اوضاع به شدت رو به وخامت می‌گذاشت. عبدالله خان ضرغام‌پور که هم‌اکنون در رأس جبهه هواداران مصدق قرار داشت، با بحرانی جدی روبرو شد. از یک سو اگرچه ناصرخان در جبهه هواداران دربار قرار داشت به سرکوبی او به وسیله طوایف رعایا راضی نبود زیرا نفس اینکه طوایف زیرمجموعهٔ خوانین به خود اجازه دهند که به سرکوبی خوانین بپردازند، امری خطرناک تلقی می‌شد که رایج شدن آن ممکن بود دامنگیر خود عبدالله خان هم بشود. بنابراین به رغم جناح‌بندی سیاسی، سرکوبی ناصرخان برای عبدالله خان قابل تحمل نبود. از سوی دیگر، طایفه آقائی علاوه بر داشتن پیوندهای خویشاوندی با عبدالله خان، در جبهه سیاسی با او همکاری می‌کردند و بی‌توجهی به خواسته آنان موجب رنجش آنها و جدائیشان می‌شد. اما در نهایت عبدالله خان تصمیم گرفت که از ناصرخان حمایت کند. بدین منظور او به سران طایفه آقائی پیغام فرستاد که در صورت حمله به ناصرخان با واکنش وی مواجه می‌شوند. سران آقائی ادامهٔ عملیات را که منجر به خونریزی بیشتر می‌شد به صلاح ندانستند و ناگزیر از حمله به ناصرخان دست کشیدند.^{۴۷} اما به شدت از عبدالله خان رنجیدند و از او جدا شدند. بدین‌گونه در جبهه هواداران مصدق شکافی عظیم به وجود آمد. این همان چیزی بود که هواداران دربار می‌خواستند.

→ این واقعه کی‌علی خان به آبادی آقا سیف‌الله دستبرد زده بود. آقا سیف‌الله که فردی سیاستمدار بود کوشید تا مقامهای دولتی و ناصرخان و محمدحسین خان را به قتل کی‌علی خان (سال ۱۳۲۸) تحریک کند. او در این امر موفق شد اما خوانین دریافته که عملاً قریب آقا سیف‌الله را خورده‌اند و بنابراین تصمیم گرفتند که در فرصت مناسب خود آقا سیف‌الله را هم بکشند و سرانجام در تاریخ فوق به این هدف خود رسیدند.

۴۷. سران آقائی موضوع قتل آقا سیف‌الله را از طریق شکایت به مقامات دولتی پی‌گیری کردند. ناصرخان در شیراز در اختیار مقامهای ارتشی قرار گرفت اما بانوجه به موضع مشترک آنها (هواداری از دربار) عملاً بازداشت نشد بلکه به نام بازداشت در منزلی در شیراز به سر می‌برد. ناصرخان قشایی نیز از آقائیه‌ها خواست تا از حمله به ناصرخان بپرهیزند. آقائیه‌ها هم عملاً به خاطر تهدید عبدالله خان دست از حمله کشیدند ولی ظاهراً به احترام پیام خان قشایی بر وی منت گذاشته و از حمله پرهیز کردند. رک: حسینی، همان، ص ۳۲-۲۶، اکبری، همان، ص ۲۰۹-۲۰۸.

مدتی بعد از این واقعه، کودتای ۲۸ مرداد به وقوع پیوست و دولت دکتر مصدق سرنگون شد. هواداران دربار احساس پیروزی می‌کردند و هواداران دکتر مصدق احساس کردند که باید خود را منسجم کرده و برای مبارزه‌ای جدی آماده شوند. ناصرخان قشقایی از سران بویراحمد سفلی دعوت کرد تا برای چاره‌اندیشی به چال قفا (در نزدیکی سمیرم) محل اقامت او گردهم آیند. اما موضوع فتنل آقاسیف‌الله موجب بروز اختلاف در زیرمجموعه عبدالله خان ضرغام پور شده بود. به همین سبب او نتوانست سران طایفه آقائی را برای حضور در چال قفا متقاعد کند. سران آقائی و تعدادی دیگر از سران سایر قبایل بر ادامه حمایت خود از دکتر مصدق تأکید کردند اما از همراهی با عبدالله خان حتی در مورد حمایت از مصدق اجتناب ورزیدند.^{۴۸}

عبدالله خان، خسروخان و سایر کدخدایان بویراحمد سفلی طی تلگراف شدیداللعنی به دولت کودتا بر ادامه حمایت از دکتر مصدق اصرار ورزیدند. قسمتی از متن این تلگراف که به صورت نقل به مضمون از کی عطاء طاهری (یکی از کدخدایان بویراحمد و نویسنده متن تلگراف) نقل شد چنین است:

ما بویراحمدیهای شجاع تا آخرین قطره خون از دولت قانونی دکتر مصدق حمایت می‌کنیم، مگر اینکه تانکهای (شرم) سینه همه جوانان بویراحمدی را متلاشی کنند تا بتوانند سقوط مصدق را تحمل کنند، ایران فقط تهران نیست، ما زیر بار آن نخواهیم رفت مگر ایران به گورستان تبدیل شود.^{۴۹}

سرانجام عبدالله خان توانست خسروخان بویراحمدی، خداکرم خان (فرزند عبدالله خان)، ملاولی پناهی فایده‌جویی قاید نصیر بهادر تامرادی، کی عطاء طاهری ناس احمدی و آقا محمدتقی خوبانی را برای تبادل نظر با ناصرخان قشقایی به چال قفا اعزام کند. سران قشقایی اگرچه هوادار مصدق بودند و هم‌اکنون خود را از سوی دولت کودتا در معرض خطر می‌دیدند، اما عملاً مرد مبارزه مسلحانه نبودند و در

۴۸. از جمله این افراد عبارت بودند از: آقا محمدتقی خوبانی، آقابدالله ارجمند، آقابیژن منصور، آقا هدایت شجاعی، آقا رشتم شهرخ پور، کی خورشید برومند و کی اسماعیل مظفری. رگ: حسینی، همان، ص ۳۳. ۴۹. حسینی، همان، ص ۳۳.

این زمینه چشم امید به اقدامات بویراحمد دوخته بودند. خسروخان بویراحمدی هم با درک دقیق این موضوع، آنان را مورد گلايه و انتقاد قرار داد که همواره بویراحمدیها در عرصه مبارزه پیشاز و پیروزی آفرین هستند اما شما فقط مترصد فرصتید تا افتخار پیروزیهای بویراحمدیها را بنام خود ثبت کنید و به ازای آن کرسی وکالت و وزارت به دست آورید. نتیجه مذاکرات سران قشقایی و بویراحمد در چال قفا این شد که ایل قشقایی زودتر از هنگام معمول به گرمسیر (فارس) کوچ کرده و اقدام به سازماندهی خود کند و سران بویراحمد هم به منطقه خود بازگردند و قبایل ایل بویراحمد و سایر قبایل ایلات هم موضع خود را منسجم و متحد کرده و آماده مبارزه کنند.

قتل خسروخان

جریان امور به صورت فوق ادامه نیافت. سران قشقایی در مدت کوتاهی بدین نتیجه رسیدند که از مبارزه مسلحانه با دولت کودتا دست بکشند و در بویراحمد هم جریان امور به سمت دیگر کشانده شد. خسروخان بویراحمدی که به نظر می‌رسد سیاستمداری آرمان‌گرا بود، بر مبارزه مسلحانه با دولت کودتا اصرار داشت. او علاوه بر آرمان‌گرایی، معتقد بود که چون در آغاز در مقابل شاه موضع تندی اتخاذ کردند، اکنون بازگشت و سازش با شاه امری غیرممکن است و بنابراین باید به هر ترتیب باشد به مبارزه ادامه داد. این سرسختی خسروخان در حمایت از نهضت ملی نفت و مصدق، بر شاه و مقامهای دولتی و ارتشی که طی ده سال گذشته از او در برابر عبدالله خان حمایت می‌کردند، بسیار گران آمد. با وجود این، مقامهای نظامی که همواره با مشکل درگیریهای نظامی با عبدالله خان مواجه بودند، خطر او را جدی‌تر دانسته و مایل بودند به گونه‌ای روابط حسنه قبلی را با خسروخان تجدید کنند و عبدالله خان را از میان بردارند. اما مقامهای سیاسی، خطر حضور خسروخان در عرصه فعالیت‌های سیاسی را جدی‌تر تلقی کرده و خواهان از بین بردن او بودند. اینان سرانجام توانستند نظر خود را به شاه و مقامهای نظامی بقبولانند و آنان را برای کشتن خسروخان با خود همداستان کنند. بدین منظور سرلشکر رحمانی فرمانده

لشکر خوزستان و سرتیب امجدی فرمانده نیب بهبهان و سلطانی نماینده کهگیلویه و بهبهان در مجلس شورای ملی توانستند طی تماسهای مکرر با عبدالله خان به او بیاورانند که اولاً به وحدت مقطعی خسروخان با خود دل نبندد و بداند که ایشان در فرصت مناسب دشمنی خود را با او عملی خواهد کرد و ثانیاً به بازگشت مصدق به قدرت، دیگر امیدی نداشته باشد، زیرا همه قدرتهای جهان به ویژه انگلیس و آمریکا از شاه حمایت می کنند و بداند که دولت کودتا در اولین فرصت هواداران مصدق را مجازات شدید خواهد کرد. بنابراین اصرار خسروخان بر تداوم مبارزه با دولت زاهدی و شاه، نه تنها کاری عبث خواهد بود بلکه موجب می شود که بسیاری از سران کهگیلویه هم از دم تبغ انتقام دولت بگذرند. اما متقابلاً اگر او راه خود را از خسروخان جدا کرده و ایشان را از میان بردارد، نه تنها خود را از این مهلکه نجات داده بلکه مورد تحسین شاه قرار گرفته و پاداش دریافت خواهد کرد. در این میان سلطانی که افکار سیاسی خسروخان و سودای او برای تصرف کرسی نمایندگی مجلس را برای موقعیت سیاسی خود خطری جدی می دانست، فعالیت وسیع تری در این باره می کرد. او حتی توانست تعدادی از متنفذان بویراحمد را که اطرافیان عبدالله خان محسوب می شده و بر تصمیمات او مؤثر بودند، برای ترغیب عبدالله خان به قتل خسروخان وادار کند. حزب توده در منطقه کهگیلویه هیچ عضوی نداشت و از روابط خسروخان با افراد وابسته به این حزب در مناطق فارس و خوزستان هم اطلاعی در دست نیست. اما بعید به نظر نمی رسد که چون حزب توده در دوره دوم نخست وزیری مصدق (۳۱ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲) ظاهراً از وی حمایت می کرد، خسروخان نیز با توجه به اینکه معتقد بود با همه نیروهایی که از دولت مصدق حمایت می کنند، روابط مسالمت آمیزی داشته باشد، با افراد منتسب به حزب مذکور، روابط سیاسی برقرار کرده باشد. اگرچه این امر به معنای اتحاد عقیدتی میان آنان نبود، اما مخالفان خسروخان آن را دستاویز قرار داده و به طور شفاهی یا کتبی نظر برخی از روحانیون بهبهان و کهگیلویه را در مورد مهدورالدم بودن او به عبدالله خان اعلام داشتند.^{۵۰}

مجموعه استدلالهای فوق توانست نه تنها عبدالله خان بلکه اکثریت قریب به اتفاق سران بویراحمد و سایر ایلات کهگیلویه را متقاعد سازد که قتل خسروخان به صلاح ایل بویراحمد و منطقه کهگیلویه می باشد. بدین گونه زمینه ذهنی و عینی این امر فراهم شد و عبدالله خان هم چنین می پنداشت که با این اقدام از یک سو رقیب جدی خود را از میان برده و گستره قدرت و سلطه خود را در منطقه افزایش می دهد و از سوی دیگر از شاه و دولت امتیازاتی خواهد گرفت. متقابلاً مقامهای دولت کودتا، قتل خسروخان را امحای یکی از هسته های مقاومت در منطقه کهگیلویه می دیدند و علاوه بر این آن را عاملی جهت تخریب شخصیت و وجهه دشمن دیگر خود یعنی عبدالله خان می دانستند. به هر حال پس از مذاکرات بسیار میان مقامهای دولت و عبدالله خان و سران بویراحمد سفلی، آنان بدین نتیجه رسیدند که مناسب ترین مکان برای اجرای این تصمیم، خانه خود خسروخان واقع در فیلگاه می باشد. در اواخر شهریور ۱۳۳۲ عبدالله خان برای خسروخان پیغام فرستاد که به اتفاق سایر کدخدایان بویراحمد سفلی به دیدار او خواهد آمد. ظاهراً افرادی، خسروخان را ز این توطئه آگاه ساخته بودند اما او چون مصمم به مبارزه با دولت کودتا بود و علاوه بر این می دانست که سران سایر ایلات کهگیلویه حذف یکی از این دو برادر به وسیله دیگری را با مصالح سیاسی خود متناسب تر دانسته و از چنین امری ناراضی نیستند و همچنین خصومت دولت با او جدی است و اگر از دست عبدالله خان جان سالم به در ببرد، از دست دولت جان به در نخواهد برد، از این رو حفظ وحدت با عبدالله خان را ضروری می دانست و به روابط خود با او با خوش بینی می نگریست. خسروخان اگرچه خداکرم خان فرزند عبدالله خان را دشمن خود می دانست اما به بعضی از کدخدایان بویراحمد از جمله آقا محمد تقی خوبانی اطمینان داشت. از این رو وقتی خبر عزیمت عبدالله خان و سایر کدخدایان بویراحمد سفلی به سوی فیلگاه را به وی دادند، او گفت اگر خداکرم خان در جمع آنان باشد، احتمال سوء قصد وجود دارد. اما اگر خداکرم خان نباشد و آقا محمد تقی در بین جمع باشد، احتمال سوء قصد وجود ندارد. در ۳۱ شهریور ۱۳۳۲ یعنی یک ماه و اندی پس از کودتای ۲۸ مرداد، عبدالله خان و همراهان عازم فیلگاه، متر

خسروخان شدند. اطرافیان خسروخان، میهمانان را از چند کیلومتری به وسیله دوربین مورد شناسایی قرار دادند و از فضا از خداکرم خان اثری دیده نشد و آفا محمدتقی در جمع مشاهده شد. خسروخان با شنیدن این خبر، مطمئن شد که دیدار، دوستانه است و سوء قصدی در کار نیست. اما او از مجموعه تحلیل‌هایی که مقامهای دولتی به عبدالله خان و سایر سران بویراحمد سفلی ارائه کرده بودند اطلاع نداشت و غافل بود که قتل او به عنوان یک مصلحت عمومی باورانده شد و مورد اتفاق اکثریت قریب به اتفاق سران ایل قرار گرفت به گونه‌ای که حتی افراد مورد اعتماد او هم اگرچه به اکراه، ناگزیر از سکوت و همراهی شدند.

میهمانان مورد استقبال و پذیرایی قرار گرفتند. هنگام عصر میهمانان در گروه‌های دو یا چند نفره در اطراف قریه فیلگاه مشغول قدم زدن شدند. ملاقلندر انصاری کدخدای طایفه شیخ ممو که از مشاوران عبدالله خان نیز بود، خسروخان را به صحبت مشغول نمود. خسروخان که در این ایام اخبار کشور را بیشتر پی‌گیری می‌کرد، برای چند لحظه حواس خود را متوجه رادیو که ظاهراً در حال بیان طنزی در مورد دکتر مصدق بود، کرد. در همین هنگام ضارب (درویشعلی) که از قبل تعیین شده و در موقعیت مناسبی کمین کرده و مترصد فرصت بود با دو گلوله خسروخان را از پای درآورد.

بویراحمد پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

عبدالله خان پس از قتل برادر خود به زودی دریافت که مرتکب اشتباه بزرگی شده است. از یک سو به حیثیت سیاسی خود در منطقه آسیب وارد کرده و از سوی دیگر تنها به وعده‌های نویدبخش دولتیان اطمینانی نداشت، بلکه تضمینی برای امنیت خود هم نمی‌دید. به همین سبب در برابر اصرار سلطانی و فرمانده لشکر خوزستان که او را تشویق به رفتن به تهران و ملاقات با شاه می‌کردند تعلل می‌ورزید. زیرا آنان هرکدام می‌خواستند، در ذهن شاه و مقامهای دولت، اعزاز عبدالله خان به تهران و اعلام همبستگی او با دولت را ابتکار خود جلوه داده و امتیازی بگیرند. اما عبدالله خان احساس می‌کرد که در صورت عزیمت به تهران، هیچ‌گونه تضمینی

برای بازگشتش وجود ندارد. عبدالله خان و مشاورانش به این نتیجه رسیدند که نرفتن به تهران هم نه تنها مشکلی را حل نخواهد کرد بلکه با توجه به سوابق رابطه عبدالله خان با دولت، نمرود محسوب شده و به رویارویی نظامی با دولت منجر می‌شود. آنان تصمیم گرفتند که زمینه مطمئنی برای عزیمت به تهران فراهم کنند. بدین منظور کی عطا طاهری از کدخدایان بویراحمد که در آن ایام جوانی درس خوانده و آگاه شناخته می‌شد عازم بهبهان شد. مأموریت سیاسی او این بود که سلطانی نماینده مجلس و مقامهای نظامی را که برای اعزام عبدالله خان به تهران با هم به رقابت می‌پرداختند، به گونه‌ای با هم هماهنگ کرده تا آنان مشترکاً بدین اقدام مبادرت ورزند. زیرا در غیراین صورت ممکن بود هر کدام از طرفین که از این اقدام برکنار می‌ماند، به کارشکنی و توطئه اقدام کند و امکانات سیاسی خود را برای ضربه زدن به عبدالله خان در تهران به کارگیرد. آقای طاهری این مأموریت خود را با موفقیت به انجام رساند. او از قول عبدالله خان به سلطانی چنین وانمود کرد که ما با شما بهبهانیها دارای علایق مشترکی هستیم. اما اگر ابتکار اعزام من به تهران منحصرأً به نام شما باشد، ممکن است نظامیان که در اوضاع بعد از کودتای ۲۸ مرداد، قدرتشان افزایش یافت، خشمگین شده و با ایجاد مشکلاتی این اقدام شما را خنثی کنند. پس بهتر است که ترتیبی اتخاذ کنید تا نظامیان هم خودشان را در این امر سهیم بدانند. طاهری پس از اینکه سلطانی را بدین موضوع متقاعد ساخت، به دیدار فرماندهی تیپ بهبهان رفت و از قول عبدالله خان به او اظهار داشت که ما بویراحمدیها از بهبهانیها خوش‌بین نیستیم و مایلیم مقامهای دولت مرکزی مسافرت من به تهران را نتیجه تلاشهای شما بدانند. اما برای جلوگیری از کارشکنیهای سلطانی ترتیبی اتخاذ کنید که او هم به گونه‌ای در این امر حضور داشته باشد. فرمانده تیپ با این پیشنهاد موافقت کرد. فوراً موضوع را به لشکر خوزستان مخابره کرد و سپس با سلطانی دیدار و در این باره با وی تبادل نظر کرد. آقای طاهری به منطقه بازگشت و نتیجه موفقیت‌آمیز مأموریت خود را به عبدالله خان و سایر سران بویراحمد سفلی بازگفت. بدین ترتیب در اواسط آبان همین سال عبدالله خان به اتفاق کی عطا طاهری، آقامحمدتقی خوبانی و کی حداد پناهی (سه نفر از کدخدایان

بویراحمد) عازم بهبهان شدند و مورد استقبال گرم فرمانده تیب و سلطانی و تعدادی از بزرگان بهبهان قرار گرفتند. پسر سردار امجد، ضیافتی ترتیب داد و علاوه بر میهمانان بویراحمدی، فرمانده تیب و کلیه رجال بهبهان در آن حضور یافتند. فردای آن روز عبدالله خان و کدخدایان همراه او عازم اهواز شدند و پس از دیدار با فرمانده لشکر خوزستان برای ملاقات با شاه به تهران عزیمت کردند.^{۵۱}

در این ایام در بویراحمد علیا وضع به گونه‌ای دیگر بود. محمدحسین خان و ناصرخان طاهری که از دربار حمایت می‌کردند، بعد از کودتای ۲۸ مرداد احساس پروزی می‌کردند. متقابلاً تعدادی از کدخدایان بویراحمد علیا که با سران بویراحمد سفلی هماهنگ شده و از مصدق حمایت می‌کردند، اکنون از طرف خوانین علیا تحت فشار قرار گرفته و عرصه را بر خود تنگ می‌دیدند. مهم‌ترین این افراد آقا یدالله ارجمند، آقا بیژن منصوری، هدایت شجاعی، کی اسماعیل مظفری و کی خورشید برومند بوده‌اند. آنان هم به ظاهر برای دادخواهی قتل آقاسیف‌الله و تحت پیگرد قرار دادن قاتل او (ناصرخان) عازم تهران شدند. اما واقع مطلب آن بود که آنان هم دریافته بودند که بازگشت مصدق غیر ممکن است و می‌خواستند بدین‌گونه خود را به دربار معرفی و همبستگی خود را با شاه اعلام کنند تا هم از خطر انتقام حکومت مصون بمانند و هم فشارهای هواداران محلی دربار از جمله خوانین خود را خنثی کرده باشند. این افراد در تهران به عبدالله خان و همراهان او پیوستند و همه آنها همراه با سلطانی متفقاً با شاه دیدار کردند. شاه ابتدا عبدالله خان را تنها به حضور پذیرفت و با او صحبت‌هایی داشت که از آنها اطلاعی در دست نیست گویا یکی از مسائلی که مورد مذاکره قرار گرفت این بود که شاه پس از تحسین اقدام عبدالله خان در به قتل رساندن خسروخان، نظر او را در مورد از میان برداشتن خسروخان قشقایی جویا شد و عبدالله خان بدین پاسخ اکتفا کرد که اگر جنگی میان او و سران قشقایی رخ دهد، می‌تواند قشقایبها را شکست دهد. پس از آن شاه سایر سران بویراحمد و سلطانی را هم به جمع خود و عبدالله خان افزود. دیدار گرم و

ظاهراً صمیمانه بود و شاه قول داد که در بهار سال آینده از منطقه بویراحمد دیدار کند.^{۵۲}

عبدالله خان و کدخدایان همراه او (آقا محمد تقی، کی عطا و کی حداد) سپس با سپهبد باتمانقلیچ رئیس ستاد ارتش دیدار کردند. باتمانقلیچ هم آنان را به گرمی پذیرفت و پس از انجام مذاکرات، هدایایی را که شاه برای بویراحمدیها دستور داده بود به آنان اهدا کرد. این هدایا برای آقایان محمد تقی و کی عطا و کی حداد هر کدام یک قبضه تفنگ و یک دوربین شکاری بود و به عبدالله خان علاوه بر یک قبضه تفنگ و یک دوربین شکاری، یک دستگاه ماشین جیب نیز هدیه شد که به سبب فقدان جاده ماشین رو در منطقه، مقرر شد به ازای آن مبلغ ده هزار تومان پول به او بدهند.^{۵۳} باتمانقلیچ همچنین نامه‌ای به مقامهای ارتشی خوزستان نوشت و به آنان دستور داد که سران بویراحمد را مورد احترام قرار دهند. رئیس ستاد ارتش پس از اعطای هدایا و توصیه‌نامه به مقامهای نظامی منطقه، هنگام خداحافظی به صورت شوخی به سران بویراحمد اظهار داشت به شرطی که پس از بازگشت به منطقه دوباره به فکر خان خانی و کدخدایی نیفتید.^{۵۴}

خوانین بویراحمد علیا که از سال ۱۳۲۳ به بعد با دولت مرکزی و مقامهای دولتی در منطقه روابط حسنه داشته و در دوره حکومت مصدق هم از دربار حمایت می‌کردند، بعد از کودتا نیز همانند گذشته روابط حسنه خود را حفظ کردند. عبدالله خان کلاتر بویراحمد سفلی که بعد از قتل خسروخان به رهبر بلامنازع ایل

۵۲. همان، ص ۴۴. البته چنین دیداری صورت نگرفت.

۵۳. در مورد هدایای تقدیم شده به سران بویراحمد خالی از لطف ندیدیم که نکته‌ای را مطرح کنیم و آن اینکه درست است که معمولاً هدیه باید چیزی باشد که برای گیرنده آن ارزشمند باشد و تفنگ و دوربین شکاری برای عشایر ارزشمندترین چیز قابل هدیه کردن بود. اما از سوی دیگر هدایایی که بزرگان اعطاء می‌کنند معمولاً جنبه نمادین (سمبولیک) هم دارند. بدیهی است که تفنگ، ابزار مبارزه است و شگفت‌انگیز است که شاه مملکت که خود را در رأس سیاستمداران کشور و مدیر می‌دانست، به عشایری که بالفرض خطر مبارزه آنان همواره دولت را تهدید می‌کرد، تفنگ که نماد مبارزه جویس است هدیه می‌کند. این‌گونه اقدامات اگر از سوئبیت هدیه‌کننده حکایت نکنند، به اندازه‌ای نامعقول و غیرمدبرانه جلوه می‌کنند که انسان را در پذیرش چنین روایت‌هایی به تردید وامی‌دارد.

۵۴. حسینی، همان، ص ۴۶.

تبدیل شد، پس از بازگشت از تهران هم سیاست همکاری با دولت را در پیش گرفت. بنابراین از نیمه دوم سال ۱۳۳۲ تمام رهبران بویراحمد علیا و سفلی با دولت همکاری می کردند. نیروهای نظامی و انتظامی که در دوره دو ساله حکومت مصدق به دلیل بروز دودستگی در میان قبایل و ایلات در مورد طرفداری از دربار یا مصدق، ناگزیر شده بودند منطقه کهگیلویه را ترک کنند، بعد از کودتا مجدداً به منطقه بازگشتند. با توجه به سیاست همکاری خوانین و دولت، خوانین در مسائلی مانند سربازگیری و خلع سلاح، دولت را یاری می کردند و نظامیان به عنوان «افسر انتظامات» مجری دستورات خوانین هم در امور مربوط به دولت (سربازگیری و خلع سلاح) و هم در امور مربوط به خوانین از قبیل جمع آوری خراج یا بهره مالکانه بودند. بدین گونه عملکرد نظامیان به حساب خوانین گذاشته می شد و ظاهراً نظامیان که خشونت، ذاتی آنها بود، با درک این موضوع، در رفتار خود نسبت به مردم خشونت بیشتری انجام داده و در اتخاذها افراط می کردند تا عملاً سیاستهای دولت را که جزئی از آن هم متنفرتر ساختن مردم نسبت به خوانین بود به نحو احسن انجام داده باشند. اجرای این سیاست نه تنها ثوده‌ها را از خوانین می رنجاند، بلکه حتی باعث رنجش برخی از بزرگان ایل که از دوستان عبدالله خان محسوب شده و او در برخی موارد مرهون حسن تدبیر امثال ایشان بود، نیز گردید. به عنوان نمونه، بهره مالکانه‌ای که برای طایفه ناس احمدی مقرر شده بود، پیش از حد توانایی آن بود. کی عطاظاهری کدخدای این طایفه که همراهی او با عبدالله خان در مطالب قبل بیان شد، برای تخفیف خراج مذکور به وساطت پرداخت اما با مخالفت و کارشکنی سروان علیزاده روبرو می شود. علیزاده اصرار داشت که همان مقدار تعیین شده به وسیله ممیزیهای عبدالله خان باید بدون کم و کاست دریافت شود. سرانجام گفت و گوی او و کی عطا منتهی به مشاجره شدید می شود. علیزاده به یکی از مأموران عبدالله خان به نام صفدر دستور می دهد که زنجیر بر دست کی عطا بزند. صفدر مسرورانه می گوید: چه بهتر از این؛ قبلاً فقط به دستور خان زنجیر می کردم حالا هم به دستور خان و هم به دستور افسر انتظامات. او سپس به سوی کی عطا رفت که مشت کی عطا او را به عقب راند. علیزاده به سایر مأموران دستور دستگیری

کی عطا را می دهد که آقامحمدتقی خوبانی این وضع را تحمل نکرده و تهدید می کند که هرگونه اهانتی به کی عطا را با گلوله پاسخ خواهد داد و سپس پیش عبدالله خان رفته و ضمن انتقاد از چنین اقداماتی عواقب ناگوار آنها را به وی گوشزد می کند.^{۵۵}

این نحوه همکاری میان خوانین بویراحمد و دولت، در بویراحمد علیا تا سال ۱۳۲۱، و در بویراحمد سفلی تا سال ۱۳۳۷ تقریباً ادامه داشت. همان گونه که گفته شد از جنگ جهانی دوم به بعد، دولت به تدریج در تحکیم موقعیت خود در کهگیلویه کوشید. در ۲۸ بهمن ۱۳۲۶ مصباح فاطمی استاندار خوزستان طی تلگراف رمزی تقاضای هواپیما برای سرکوبی عشایر کهگیلویه می کند.^{۵۶} در اردیبهشت ۱۳۲۷ وزارت جنگ به وزارت کشور اطلاع می دهد که ستونهایی برای خلع سلاح به کهگیلویه اعزام شدند.^{۵۷} در همین سال نیز سران ایلات کهگیلویه در تهران با شاه دیدار کردند و قول دادند که دولت را در استقرار پایگاههای نظامی در منطقه یاری کنند در سال ۱۳۳۵ بدون اینکه هیچ گونه تحرکی از طرف ایلات برضد دولت انجام گیرد، اقدامات وسیعی در جهت خلع سلاح و سرکوبی عشایر صورت گرفت. در ۱۳۳۵/۴/۳۱ سرلشکر عزیزی وارد بهبهان شد و در مورد خلع سلاح کهگیلویه تصمیماتی گرفته شد. در پنجم مرداد نوحی فرماندار بهبهان و کهگیلویه محرمانه به استاندار خوزستان گزارش می دهد که یک ستون از تیپ بهبهان اعزام خلع سلاح داشت و ستون دیگری هم اعزام جرام شد و قرار است امروز هم هزار نفر نظامی اعزام چهار منطقه بیلاقی بویراحمد شوند. در بیستم مرداد او مجدداً گزارش می دهد که در ۱۸ و ۱۹ مرداد هواپیماهای لشکر ۱۰ زرهی اهواز بر فراز مناطق عشایری اعلامیه هایی منتشر کردند که در آنها مدت ۲۰ روز به افراد مهلت داده می شد تا سلاحهای خود را تحویل دهند. وی در همین گزارش می گوید یک ستون نظامی از بهبهان از طریق شیراز و کازرون به سی سخت اعزام شده و در آنجا مستقر

۵۵. همان، ص ۴۷.

۵۶. سازمان اسناد ملی ایران، پوشه شماره ۰۰۱۲۰۵۲۷ - ۰۰۱۲۰۵۲۷، سند شماره ۱ و ۲.

۵۷. همان، پوشه شماره ۰۰۲۰۰۱۴۵ - ۰۰۲۰۰۱۴۵، سند شماره ۲.

شد. او در ۲۱ مرداد طی گزارش دیگری به اطلاع استاندار می‌رساند که از طرف سپاه فارس نیروی نظامی مورد نیاز اعزام خواهد شد و از طرف بهبهان یک ستون عازم صیدون شده و مأمور خلع سلاح مناطق طبیعی، بهمنی و دشمن زیاری است. همچنین یک دادگاه زمان جنگ تشکیل شده و در منطقه حکومت نظامی برقرار می‌شود. در ۲۷ مرداد نوحی به وزیر کشور اطلاع می‌دهد که امروز خلع سلاح آغاز شد و در منطقه چنار عبدالله ضرغام پور، ولی پناهی و نصیر بهادر به وسیله بی سیم اطاعت خود را از اوامر ملوکانه اعلام کرده و هر کدام چند قبضه سلاح تحویل دادند. نوحی از سران بهبهان و رؤسای ادارات این شهر دعوت کرد تا در باشگاه افسران حضور یافته و سخنان سران بویراحمدی را که به طور مستقیم از چنار مخابره می‌شد و به وسیله بلندگو بخش می‌شد، بشنوند.^{۵۸} در چهاردهم مهر پس از انجام عملیات مذکور، نوحی طی گزارشی به وزیر کشور به مظالم افسران ارتش و زاندارمیری نسبت به مردم اعتراف کرده و اظهار می‌دارد که نظامیان همچنان می‌خواهند به هر نحو شده به حکومت خود بر منطقه ادامه دهند. اما او پیشنهاد خاتمه حکومت نظامی و تأسیس بخشداری در مناطق کهگیلویه و اعزام بخشداران غیر نظامی به این مناطق را می‌دهد.^{۵۹} این رقابت میان مسئولان نظامی و سیاسی بر سر حکمرانی کهگیلویه همچنان ادامه داشت و آنان به موازات هم بر منطقه حکومت می‌کردند. آنچه مهم است این است که سیر حوادث در جهت تعمیق حاکمیت دولت به پیش می‌رفت و حرکت چشمگیری از سوی سران ایلات در مخالفت با آن دیده نمی‌شد.

در نیمه دوم سال ۱۳۳۷ عبدالله خان و فرزندش خدااکرم خان دستگیر شدند. در این تاریخ نیز ظاهراً عبدالله خان اقدام چشمگیری بر ضد دولت انجام نداده بود. بنابراین انگیزه اصلی دولت در دستگیری او به درستی روشن نیست. برخی از آگاهان محل معتقدند که چون همسر سرلشکر روحانی فرمانده لشکر خوزستان، دختر سرهنگ شقاقی (فرمانده پادگان سمیرم که در سال ۱۳۲۲ به دست نیروهای

۵۸ همان. پوšte شماره ۰۰۱۰۰۰۴۸ - ۲۹۰. اسناد شماره ۱ تا ۱۰.

۵۹ همان. پوšte شماره ۰۰۰۲۰۱۳۰ - ۲۹۰. اسناد شماره ۱ و ۲.

بویراحمد به قتل رسید) بود، ایشان با پرونده‌سازی و ارسال گزارشهای متعدد بر علیه عبدالله خان در تلاش بود که از او انتقام بگیرد.^{۶۰} از آنجا که دستگیری و احضار عبدالله خان از طریق معمولی میسر نبود، بدین منظور ترفندی به کار بستند. ابتدا سرهنگ سریری را به عنوان سرپازگیری به کهگیلویه فرستادند. سریری در سوق به منزل اسکندرخان پورمحمدی وارد شد و عبدالله خان را به بهانه مشورت در مورد اعزام مضمولین به سوق دعوت کرد. او در این دیدار به عبدالله خان اظهار داشت که سرهنگ پرچمی افسر انتظامات کهگیلویه امشب در چرام میهمان اسکندرخان چرامی است و خیلی مایل است شما را ببیند. وی که با پرچمی دوستی صمیمانه‌ای داشت، پذیرفت و با ماشین نظامیان و به اتفاق آنها عازم چرام شد. اما در چرام به وسیله بی‌سیم مطلع شدند که سرهنگ پرچمی با چند ساعت تأخیر وارد چرام می‌شود. سرهنگ سریری در این میان به عبدالله خان پیشنهاد کرد که خوب است هم به عنوان تفریح و هم به عنوان استقبال از سرهنگ، سوار بر ماشین شده و تا «آرو» برویم. آنها از آرو هم گذشته تا گردنه دوک پیش رفتند. در آنجا به وسیله بی‌سیم اطلاع یافتند که سرهنگ پرچمی به علت مهمی از آمدن به چرام معذور است و از عبدالله خان خواهش می‌کنند که امشب در بهبهان میهمان او باشد. بدین ترتیب عبدالله خان به بهبهان کشانده شد و در باشگاه افسران عملاً بازداشت گردید. خداکرم خان فرزند او را هم که قبل از او در بهبهان حضور داشت و یا بعد از او به بهبهان آورده بودند به او ملحق کرده و هر دو را به اهواز اعزام داشتند. آنان در اهواز محاکمه شدند و عبدالله خان به اعدام و خداکرم خان به زندان طویل‌المدت محکوم شد. اما به هر صورت خداکرم خان یک سال و عبدالله خان یک و نیم سال را در زندان سپری کردند.^{۶۱}

در مدتی که عبدالله خان و فرزندش در زندان بودند، سرپرستی بویراحمد سفلی عملاً به دست قایدنصیر بهادر تامرادی و ملاولی پناهی قابدگیری افتاد. این دو نفر سیاستمدارانی محافظه‌کار بودند که در موضع‌گیریهای خود نسبت به دولت، حزم و

۶۰. به نقل از مصاحبه آقای میرزا... بیاضاق جهان‌بین.

۶۱. حبشی، همان، ص ۴۸؛ اکبری، همان، ص ۲۱۱.

احتیاط لازم را از نظر به دور نمی‌داشتند و همواره برای همکاری با آن آمادگی داشتند. در غیاب عبدالله خان اینان سیاست همکاری با دولت را ادامه دادند و بدین‌گونه به تحکیم موقعیت خود در منطقه پرداختند. اما ملافریدون بهادران یکی دیگر از کدخدایان طایفه تامرادی که با فایدنصیر بهادر رقابتهای درون طایفه‌ای داشت، از موقعیتی که او در غیاب عبدالله خان کسب کرده بود ناخشنود بود. بنابراین ملافریدون که حتی در زمان حضور عبدالله خان هم از نفوذ فایدنصیر در دستگاه او خشنود نبود، در این ایام عملاً به مخالفت با فایدنصیر برخاست و بدین‌گونه در مقابل مسئولین نظامی و سیاسی دولت نیز قرار گرفت. در همین اوقات در بعضی از مناطق کوهستانی واقع در منطقه بویراحمد علیا (از لوداب تا میمند) مردم به کشت خشخاش مبادرت می‌ورزیدند. ساکنین روستای «کتا» که پیرو فرقه بهائی بودند برای مقامهای دولتی در این مورد خبرچینی کرده و در نتیجه گزارشهای آنها، نظامیان به آزار مردم می‌پرداختند. ملافریدون به منظور تنبیه اهالی کتا عازم آن منطقه شده و به سرکوبی و غارت آنان اقدام کرد. مقامهای دولتی که با ملافریدون مخالف بودند به نادرست او را عامل کشت خشخاش تمام منطقه قلمداد کرده و بدین بهانه برای سرکوبی او ستون نظامی اعزام کردند. در نبردی که میان نیروهای ملافریدون و نظامیان در کوه سُورُم رخ داد حداقل یک نفر از نظامیان کشته و یکی دیگر از آنان مجروح شد. مسئولین دولتی طبق رویه معمول خود برای سرکوبی ملافریدون نیروهای بومی را به کار گرفتند و در این راه با توجه به خصومت میان فایدنصیر و ملاولی با او، از تامرادیهای هوادار فایدنصیر و فایدگیویهای وابسته به ملاولی و برخی طوایف دیگر استفاده کردند. در این نبرد و سایر نبردها تعدادی از طرفین از جمله یکی از برادران ملافریدون به قتل رسیدند. ملافریدون سرانجام با وساطت برخی از متنفذان بهبهان خود را به مقامهای دولتی معرفی کرد ولی پس از مدتی در برخوردی که میان او و پاسگاه ژاندارمری لوداب رخ داد به وسیله یکی از افراد بومی که با وی اختلاف داشت به قتل رسید.^{۶۲}

بدین‌گونه در دورانی که عبدالله خان در زندان بود، بویراحمد سفلی دچار

تنشهای فوق شد. تیمور بختیار که در این تاریخ ریاست سازمان امنیت کشور به عهده او بود، ظاهراً سودای کودتا و به دست گرفتن قدرت را در سر داشت. او برای تحقق چنین هدفی به افرادی امثال عبدالله خان نیاز داشت. ظاهراً او باعث شد تا عبدالله خان در سال ۱۳۳۹ از زندان آزاد شده و عازم منطقه شود. اما با حضور عبدالله خان هم بویراحمد سفلی به آرامش دست نیافت. در همین سال فرزند او خداکرم خان که چند ماه قبل از او از زندان آزاد شده بود مجدداً به اتهام کشت خشخاش تحت تعقیب نظامیان قرار گرفت. فرمانده پاسگاه ژاندارمری نمبی که با تعدادی از نظامیان برای دستگیری او عازم ضرغام آباد شدند، نه تنها موفق به دستگیری او نشد بلکه او آنها را خلع سلاح نیز کرد. اگرچه پس از چند روز اسلحه‌ها پس فرستاده شد اما خداکرم خان همچنان تحت تعقیب بود. در چنین موقعیتی مردم برخی از مناطق که خوانین را در حال ضعف می دیدند به خود جرئت داده و از پرداخت بهره مالکانه به آنان خودداری می کردند. خداکرم خان در حالی که از نظر مقامهای دولتی به سبب کشت خشخاش و خلع سلاح مأمورین، مجرم و تحت تعقیب بود، مردم منطقه کریک را به خاطر امتناع از پرداخت بهره مالکانه سرکوبی و غارت کرد و بدین گونه بر جرائم خود افزود.^{۶۳} از این تاریخ تا اواسط سال ۱۳۴۱، عبدالله خان با مقامهای دولتی در جهت اجرای اوامر دولت همکاری می کرد و آنان را به ویژه در مورد امحای کشت خشخاش یاری می داد. در این باره ایشان طی نامه هایی به کدخدایان و ریش سفیدان مناطق تحت نفوذ خود، از جمله کدخدایان مناطق باشرانی ونده، ساران و چیتاب، به آنان دستور داد که به امحای خشخاشهای خود اقدام کنند در غیر این صورت علاوه بر تعقیب دولتی، خود او نیز آنها را تنبیه خواهد کرد. این نامه ها مفاد مشابهی دارند و بدین سبب تصویر یکی از آنها را که خطاب به کدخدایان ساران است، برای نمونه به پیوست می آوریم. اما با وجود این، او به دلیل تحت تعقیب بودن فرزندش خداکرم خان، از مراوده با مقامهای دولتی پرهیز می کرد. این وضع تا نیمه سال ۱۳۴۱ ادامه داشت. می توان گفت که عبدالله خان در این مقطع از موقعیت مستحکمی برخوردار نبود. چون با مقامهای

دولتی روابط گرم و صمیمانه‌ای نداشت و نفوذ او در میان توده هم کاهش یافته بود. اکنون قبل از اینکه به قیام ابل بوبراحمد در نیمه دوم سال ۱۳۴۱ و نیمه اول سال ۱۳۴۲ پردازیم، برای درک درست و واقع‌بینانه این قیام ضرورت دارد اوضاع عمومی کشور را در مقطع مذکور به اجمال مورد اشاره قرار دهیم.

اوضاع عمومی کشور در سال ۱۳۴۲ - ۱۳۴۱

کشور ایران در نیمه دوم سال ۱۳۴۱ شاهد بروز حوادث مهمی بوده است. در این دوره، جهان گرفتار «جنگ سرد» میان دو بلوک غرب و شرق به سردمداری آمریکا و شوروی بود. دولت آمریکا که به تدریج از شهریور ۱۳۲۰ و به ویژه از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به بعد بر امور دولت و کشور ایران مسلط شده بود، در این تاریخ، تحت ریاست جمهوری جان. اف. کندی قرار داشت. ایشان معتقد بود که حکام کشورهای جهان سومی وابسته به آمریکا و اروپا فاقد پایگاه اجتماعی هستند و اگر خود حکام مزبور در وضعیت اجتماعی این کشورها تغییراتی برای متعادل کردن ساختار اجتماعی آنها به وجود نیاورند، حکومت‌های این کشورها تحت فشار نارضایتی عمومی، سرنگون شده و حکومت‌های جانشین آنها به کشور شوروی می‌پیوندند. بدین‌گونه دولت آمریکا که فرآیند استعمار، وابسته‌سازی و استحاله هویت دینی و ملی کشورهای اقمار خود را در معرض خطر انقلابات استقلال‌طلبانه مردمی می‌دید، «انقلاب از بالا» را برای این کشورها پیشنهاد کرد. بر این پایه است که سلاطین و حکام کشورهایی که در معرض چنین خطری بودند منادی اصلاح و انقلاب می‌شوند. کشور ایران هم یکی از کشورهای جهان سومی بود که رضاشاه و محمد رضاشاه مأموریت غربی‌سازی آن را به عهده داشتند و به علت بهره‌مندی از فرهنگ سنم‌ستیز اسلام و داشتن منابع طبیعی سرشار و موقعیت ممتاز در عرصه جغرافیای سیاسی جهان و به ویژه همسایگی آن با کشور شوروی، از مهم‌ترین آنان برای انجام تغییرات مورد نظر بوده است.

بدین ترتیب محمد رضاشاه از سوی دولت آمریکا موظف به اجرای سیاست اصلاحات می‌شود. در این تاریخ دکتر علی امینی نخست‌وزیری کشور را به عهده

داشت و می‌بایست سیاست مذکور را به اجرا در می‌آورد. اما شاه نگران بود که علی‌امینی او را به کلی از صحنه سیاست حذف کرده و خود جانشین او شود. از این رو در ۲۱ فروردین ۱۳۲۱ به آمریکا مسافرت کرده و با کندی به توافق رسید که امینی را برکنار کرده و خود مجری سیاست اصلاحات بشود. شاه در ۲۸ تیر همین سال اسدالله علم را که مطیع بی‌چون و چرای خود می‌دید به نخست‌وزیری برگزید تا سیاستهای مورد نظر آمریکا را بی‌دغدغه خاطر به وسیله او به اجرا درآورد. علم در جهت اجرای مأموریت خود ابتدا در مهرماه همین سال اقدام به تغییر قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی کرد. در اصول ۹۱ و ۹۲ متمم قانون اساسی مشروطیت، تشکیل انجمنهای ایالتی و ولایتی پیش‌بینی شده بود و مواد ۷ و ۹ نظامنامه انجمن که به وسیله نمایندگان دوره اول مجلس تصویب شده بود، شرایط انتخاب شوندگان و انتخاب‌کنندگان را معین کرده بود. بر پایه این شرایط، انتخاب‌شونده و انتخاب‌کننده: ۱. باید متدین به دین حنیف اسلام باشند و فساد عقیده نداشته باشند؛ ۲. هنگام سوگند باید به قرآن مجید سوگند یاد نمایند؛ ۳. طایفه نسوان از انتخاب کردن و انتخاب شدن محرومند.^{۶۴} اما در لایحه مصوب دولت علم،^{۶۵} کلمه اسلام از شرط اول حذف شد و در شرط دوم هم به جای سوگند به «قرآن»، سوگند به «کتاب آسمانی» قید شده بود و در شرط سوم هم زنان را مجاز به شرکت در انتخابات انجمنها می‌کرد.^{۶۶}

شاه می‌خواست در نخستین قدم از اقدامات خود، مسئله اعطای حق رأی به زنان را مطرح کند تا بدین وسیله برنامه‌های خود را مترقیانه جلوه داده و ضمن جلب توجه و حمایت نیمی از افراد جامعه، اهداف استعماری پنهان شده در پشت آن برنامه‌ها را مستور نگه دارد. اما علمای دین که از مأموریت خاندان پهلوی برای مسخ هویت فرهنگی کشور و اجرای سیاست اسلام ستیزی استعمار به وسیله آنان آگاهی داشتند، هدف دولت از تغییر قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی را به خوبی

۶۴. سید جلال‌الدین مدنی، تاریخ سیاسی معاصر ایران، تهران، انتشارات اسلامی، س.تا، ج ۱، ص ۶۲۲.

۶۵. در سال ۱۳۲۰ مجلس دوره بیستم منحل شده بود و تا این تاریخ کشور بدون مجلس بود و دولت معسوبات خود را بدون تصویب مجلس به اجرا می‌گذاشت.

۶۶. سید حمید روحانی، بررسی و تحلیلی از نهضت امام خمینی، تهران، دارالفکر، ۱۳۵۶، ج ۱، ص ۱۴.

دریافته و در برابر آن واکنش شدیدی از خود نشان دادند. علماء و در رأس آنان حضرت امام خمینی (ره) مصوبه دولت را خلاف اسلام و قانون اساسی کشور اعلام کردند.^{۶۷} مشارکت زنان در امور زندگی اجتماعی مغایرتی با قوانین دینی نداشت، اما از نظر علما هدف شاه نه اعطای حقوق سیاسی به زنان، بلکه استحاله فرهنگ کشور در فرهنگ غربی بود. امام خمینی برای روشن کردن افکار عمومی در این باره اعلام می‌دارد: «ما با ترقی زنها مخالف نیستیم، ما با این فحشا مخالفیم، با این کارهای غلط مخالفیم. مگر مردها در این مملکت آزادی دارند که زنها داشته باشند؟! مگر آزاد زن و آزاد مرد با لفظ درست می‌شود؟!»^{۶۸} مبارزه علما با دولت حدود دو ماه به طول انجامید ولی سرانجام دولت ناگزیر شد در برابر نفوذ عمیق فرهنگ دینی در جامعه به طور مقطعی تسلیم شود و مصوبه مربوط به انجمنهای ایالتی و ولایتی را در تاریخ ۱۰ آذر همین سال لغو کند.^{۶۹}

یک ماه و اندی پس از فروکش کردن قضیه انجمنهای ایالتی و ولایتی، در ۱۹ دی ۱۳۴۱، شاه شش اصل را که از آنها به عنوان «انقلاب سفید» یاد می‌کرد، به اطلاع عموم رساند. او اظهار داشت: «اصولی را که من به عنوان پادشاه مملکت و رئیس قوای سه گانه به آراء عموم می‌گذارم و بدون واسطه و مستقیماً رأی ملت ایران را در استقرار آن تقاضا می‌کنم به شرح زیر است:

۱. الغای رژیم ارباب - رعیتی با تصویب اصلاحات ارضی ایران بر اساس لایحه اصلاحی قانون اصلاحات ارضی مصوب ۱۹ دیماه ۱۳۴۰ و ملحقات آن.
۲. تصویب لایحه قانون ملی کردن جنگلها در سراسر کشور.
۳. تصویب لایحه قانون فروش سهام کارخانجات دولتی به عنوان پشتوانه اصلاحات ارضی.
۴. تصویب لایحه قانون سهام کردن کارگران در منافع کارگاههای تولیدی و صنعتی.
۵. لایحه اصلاحی قانون انتخابات.

۶۷. روحانی، همان، ص ۱۲۵. ۶۸. همان، ص ۱۹۱.

۶۹. برای آگاهی بیشتر رک: علی دوانی. نهضت دومعه روحانیون ایران. قم، بی‌نا، ۱۳۴۱.

۶. لایحه ایجاد سپاه دانش به منظور اجرای تعلیمات عمومی و اجباری.^{۷۰}

این اصول مهم‌ترین برنامه‌های بودند که بر اساس سیاست امریکا و نظریه کندی باید برای نجات حکومت و سلطنت شاه به کار بسته می‌شدند. شاه که از مقاومت علمای دینی در برابر اجرای اصول مذکور آگاهی داشت، تصمیم گرفت که این اصول را با رأی مردم به اجراء در بیاورد تا بدین وسیله از یک سو عنسار را به سکوت وادارد و از سوی دیگر با تبلیغات پر دامنه، مردم را در این قضیه سهیم و انصاید. او بفای حکومت خود را در گرو اجرای این اصول می‌دانست و در دیدار با آیت‌الله روح‌الله کمالوند که به نمایندگی از سوی علماء با او مذاکره می‌کرد به صراحت اظهار داشت که:

اگر آسمان زمین بیاید و زمین به آسمان برود، من باید این برنامه را اجرا کنم.
زیرا اگر نکنم از بین می‌روم.^{۷۱}

علمای دینی و در رأس آنان حضرت امام خمینی (ره) به لحاظ نظری و دینی با هر اقدام اصیلی از سوی دولت که به عدالت اجتماعی منجر می‌شد، موافقت داشتند. اما در این مورد چون بیگانگان استعمارگر را طراح و منشاء برنامه‌های شاه می‌دانستند و نحق آنها را گامی در جهت وابستگی سیاسی-اقتصادی و فرهنگی به بیگانگان و مسخ هویت دینی و ملی کشور تشخیص داده بودند، و با توجه به شناختی که از دودمان پهلوی و وابستگی آنان به بیگانگان داشتند نیازی به مباحثه با شاه در مورد محتوای آن اصول ندیدند و در مجموع اصول مذکور و درخواست تصویب ملی، آنها را از سوی شاه، مخالف دین اسلام و قانون اساسی کشور اعلام کردند.^{۷۲} اما به رغم مخالفت علماء و عدم استقبال مردم، شاه اقدام به برگزاری همه‌پرسی در این مورد کرد و مدعی شد که مردم برنامه او را تصویب کردند. علماء به منظور مخالفت با برنامه شاه، حتی عید نوروز ۱۳۴۲ را عزای عمومی اعلام کردند.^{۷۳}

۷۰ همان، ص ۲۳۱-۲۳۰

۷۱ همان، ص ۲۲۹

۷۳ همان، ص ۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۰

تداوم مبارزه میان علما و شاه به حوادث خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ انجامید که خود سرآغازی شد برای انقلاب عظیم اسلامی ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به رهبری امام خمینی (ره) که نه تنها سلسله پهلوی را سرنگون کرد بلکه برای همیشه بساط نظام شاهنشاهی را برچید. شرح مفصل مبارزات علما با شاه، خارج از موضوع این نوشته است.

احضار سران بویراحمد به تهران

بنابر آنچه گفته شد، در مقطع تاریخی فوق مبارزهای عمومی علیه شاه در حال شکل‌گیری بود. مبارزهای که بیش از مبارزات دهه‌های پیشین صبغه‌ای دینی و بیگانه ستیز داشت. در چنین موقعیتی شاه درصدد برآمد تا سران ایلات جنوب را که مقابله آنان با برنامه خود را مشکل‌آفرین می‌دانست به تهران احضار کرده و آنها را با تهدید و یا تطمیع به موافقت با خود یا به سکوت وادار کند. و در صورت عدم موفقیت در ارضاء یا اسکات آنها، به سرکوبی آنها پرداخته و با فئودالی وانمود کردن نهضت عمومی کشور، چهره آن را مخدوش کند. در این هنگام است که مقامهای نظامی خوزستان به سرهنگ علیزاده فرماندار وقت کهگیلویه که در دهدشت مستقر بود دستور می‌دهند که ترتیبی اتخاذ کند تا عبدالله خان ضرغام‌پور به تهران برود. همچنین در همین ایام تیمسار اورمزد فرمانده لشکر فارس هم ضمن اینکه ناصرخان ظاهری را تشویق به عزیمت به تهران می‌کند از او می‌خواهد که به محل رفته و سعی کند به اتفاق عبدالله خان به تهران برود. ناصرخان که از سال ۱۳۲۳ به بعد تا این تاریخ همواره روابط حسنه‌ای با دولت داشت و حتی موافقت خود را با اصلاحات ارضی ابراز کرده بود، از شیراز عازم منطقه شد تا به اتفاق عبدالله خان عازم تهران شوند.^{۷۴} اما عبدالله خان فکر می‌کرد که در مسافرت به تهران علاوه بر

۷۴. لازم به ذکر است که محمدحسین خان ظاهری کلاکتر دیگر بویراحمد علیا که موقعیت و اهمیت سیاسی او از سال ۱۳۴۵ به بعد به تدریج نسبت به موقعیت و اهمیت سیاسی ناصرخان در مرتبه دوم فرار گرفت. همچنان به سیاست آسفی‌جویانه نسبت به دولت ادامه داد و در حوادث سائهای ۱۳۴۱-۴۲ موضع بی‌طرفی اختیار کرد. وی در تابستان ۱۳۷۰ شمسی درگذشت.

درخواست صرف‌نظر کردن دولت از جرایم فرزندش خداکرم خان، می‌تواند در مورد اصلاحات ارضی هم با دولت به توافق برسد.

سازمان اطلاعات و امنیت فارس طی گزارش محرمانه شماره ۱۳۲۶۲/د/ف احتمالاً مورخ ۱۳۴۱/۱۱/۱۲ در این باره به مرکز پیشنهاد می‌کند که عبدالله ضرغام‌پور در تهران مورد محبت قرار گرفته و در مورد بخشودگی خداکرم خان به او اطمینان داده شود و به او مبلغی در حدود بیست هزار تومان و به ناصرخان مبلغی کمتر داده شود و خود آنها را مسئول اجرای برنامه اصلاحات ارضی کنند. این گزارش همچنین پیشنهاد می‌کند که به مسئولان سیاسی و انتظامی منطقه دستور داده شود که به طور موقت با اشخاص مذکور مدارا کرده و سخت‌گیری بی‌جهت نکنند تا پس از انجام خلع سلاح و اصلاحات ارضی به پرونده آنان رسیدگی بشود.^{۷۵}

ناصرخان هنگام ورود به منطقه، آگاه شد که عبدالله خان عازم تهران شده و هم‌اکنون در میمند است. به او ملحق شد و به اتفاق هم در تاریخ ۱۳۴۱/۱۰/۲۳ از میمند به شهرضا و از آنجا به سوی تهران حرکت کردند.

دربارۀ دیدار کلانتران بویراحمد با مقامهای دولتی روایات مختلفی وجود دارد. بنابراین روایت اصلاً میان مقامهای دولتی و کلانتران مذکور ملاقاتی حاصل نشد.^{۷۶} اما روایت دیگر می‌گوید که ملاقات حاصل شد و سران بویراحمد در ابتدا حاضر شدند به ازاء دریافت خانه در تهران و حقوق ماهیانه مکفی، در قبال برنامه‌های شاه سکوت کرده و با دولت همکاری کنند.^{۷۷} به هر حال بدون ملاقات و یا پس از ملاقات، سران بویراحمد ضمن دیدارهایی که با افرادی از قبیل سلطانی و موسوی نمایندگان سابق کهگیلویه و بهبهان در مجلس شورای ملی، معین‌زاده برادر موسوی، ملک منصور خان باشتی، فتح‌الله خان حیات داودی، امیربهنم بختیاری و غیره داشتند به اهمیت مبارزه عمومی که در این مقطع علیه شاه در حال شکل‌گیری بود پی بردند. یک روایت حاکی از آن است که تعدادی از رجال سیاسی

۷۵. تصویر این سند در مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی موجود است.

۷۶. حسینی، همان، ص ۵۱.

۷۷. اکبری، همان، ص ۲۲۲، ۲۲۳.

تهران که مخالف شاه بودند احتمالاً از طریق سلطانی و موسوی با سران ایلات جنوب مذاکراتی به عمل آورده و آنان را از حمایت رجال سیاسی، نظامی و علمای دینی مرکز در مبارزه علیه شاه مطمئن ساختند.^{۷۸} بدین ترتیب سران بویراحمد وعده‌های تطمیعی دولت را رها کرده و به فکر مبارزه افتادند و این اقدام خود را مشارکت در مبارزه‌ای عمومی و ملی می‌دانستند که در ضمن به بهبود موقعیت سیاسی و تأمین منافع اقتصادی آنان نیز کمک خواهد کرد.

بازگشت سران بویراحمد به منطقه و شروع قیام

عبدالله خان و ناصرخان پس از یک ماه اقامت و مذاکره در تهران، در تاریخ ۱۳۴۱/۱۱/۲۵ عازم منطقه بویراحمد شدند تا مقدمات مبارزه را فراهم کنند. اما آنان در این مورد با مشکلاتی روبرو بودند که می‌توان آنها را بدین‌گونه بیان کرد.

۱. تحولات اجتماعی چند دهه اخیر از یک سو و تبلیغ قضیه اصلاحات ارضی به وسیله عوامل دولت و امیدوار ساختن رعایا به دارا شدن زمین کشاورزی از سوی دیگر، بخش درخور توجهی از افراد عشایری را در مورد همراهی با خوانین در مبارزه با حکومت دچار تردید کرده بود.

۲. عده‌ای از سران قبایل بویراحمد با همدیگر اختلاف داشته و در نتیجه بویراحمد از وحدت لازم برای شروع مبارزه با دولت برخوردار نبود.

۳. علاوه بر این، اکثر سران قبایل، با تجربیاتی که از جنگهای متعدد بویراحمد با رضاشاه و محمد رضا شاه داشتند، با توجه به تغییر وضعیت و تثبیت موقعیت حکومت در منطقه از طریق احداث جاده‌های ماشین‌رو، استقرار واحدهای نظامی و انتظامی و سهولت تحرکات نظامی برای حکومت در منطقه، مبارزه به شیوه سنتی پیشین را موفقیت‌آمیز نمی‌دانستند. بنابراین عبدالله خان و ناصرخان باید ابتدا موانع فوق را برطرف می‌کردند. اما آنان با توجه به عواملی که مورد اشاره قرار دادیم در این مقطع تاریخی چندان قادر به بسیج توده‌ها برای مبارزه نبودند.

نیرویی که می توانست به نحو مؤثری توده ها را به مبارزه بکشاند، علمای دینی بودند. همان گونه که پیش از این اشاره کردیم علما و مراجع دینی هم در این مقطع تاریخی مردم را به مبارزه با دولت شاه دعوت می کردند. حجة الاسلام هاشمی رفسنجانی در دیداری که در دوران ریاست جمهوری خود در پائیز ۱۳۷۵، از استان کهگیلویه و بویراحمد به عمل آوردند طی مصاحبه ای با صدا و سیما مرکز یاسوج اظهار داشتند که یکی از مناطقی که ما در سال ۱۳۴۲ روی مبارزات آن علیه رژیم پهلوی حساب می کردیم، این منطقه بود. علمای شیراز از جمله آیت الله شیخ بهاء الدین محلاتی و آیت الله سید کرامت الله ملک حسینی که اصالتاً از سادات امامزاده قاسم بویراحمد بود به تبعیت از امام خمینی از مبارزات مردم فارس و کهگیلویه بر علیه شاه حمایت می کردند. آنان نظرات حضرت امام خمینی را مبنی بر ضرورت مبارزه با برنامه های دولت به وسیله طلاب جوان میان مردم منتشر کردند و بدین وسیله در گرویدن بخشهایی از توده ها به مبارزه مؤثر واقع شدند. حجة الاسلام سید علی اصغر حسینی از علمای کهگیلویه که در آن ایام طلبه جوانی بود در مصاحبه ای اظهار می دارد که من به اتفاق چند نفر از طلاب به دستور آیت الله محلاتی تعدادی از اعلامیه های حضرت امام را برداشته و عازم کهگیلویه و بویراحمد شده و به هر آبادی و روستایی که وارد می شدیم اعلامیه ها را برای مردم قرائت کرده و مفاد آن را با زبان محلی توضیح می دادیم. در منطقه کوه زرد به غلامحسین سیاهپور برخورد کرده ایشان با توجه به اعتقادی که به اسلام و روحانیت داشت اعلام کرد که به پیروی از دستور علما با قوای دولتی خواهیم جنگید.^{۷۹} فرد دیگری به نام سید محمدحسین محمودی نیز در مصاحبه ای اظهار می دارد که به دستور آیت الله محلاتی عازم منطقه کهگیلویه و بویراحمد شده و اعلامیه های امام را پخش می کردیم. در یکی از مناطق به کردی انصاری برخوردیم، وقتی اعلامیه امام را برایش قرائت کردیم به شدت گریست و سایر دوستان خود از جمله عبدالمحمد انصاری و محمدحسن را که در همان حوالی بودند صدا زده و به آنان گفت که آقایان مراجع دستور دادند که باید با شاه بجنگیم. آنگاه هر کدام یک

۷۹. متن این مصاحبه در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی موجود است.

اعلامیه از ما گرفته و اظهار داشتند ما برای رضای خدا تا آخرین قطره خون خود می‌جنگیم.^{۸۰} در مطالب آینده روشن خواهیم ساخت که افراد مذکور هدف خود را از مبارزه نه همراهی با اهداف کلانتران ایل، بلکه اطاعت از مراجع دینی و دفاع از دین اعلام کردند و همینان هم بودند که در مبارزات سال ۱۳۴۲ بیشترین مقاومت را کرده و بزرگ‌ترین ضربه‌ها را بر قوای دولتی وارد آوردند.

عبدالله خان و ناصرخان برای متحد ساختن سران قبایل و رفع اختلافات میان آنها تلاشهای خود را آغاز کرده و باب مذاکره با آنان را گشودند. دو کلانتر مذکور برای اینکه سران قبایل را به از خودگذشتگی و رفع اختلافات درون ایلی نشوبی کنند و همچنین یأس آنان را از دشواری و یا عدم امکان مبارزه با دولت مرکزی کاهش دهند، بهتر آن دیدند که دریافت و آگاهی خود را از مبارزه عمومی که به ویژه با رهبری مراجع دینی در حال شکل‌گیری بود به سران قبایل منتقل کنند و آنان را به حمایت‌های سیاسی، نظامی و مالی مرکز پشتگرم و امیدوار کنند. سران قبایل مختلف بویراحمد به امید اینکه مبارزه آنان از حمایت‌های مذکور برخوردار شده و می‌توان به نتایج آن امیدوار بود، تقریباً به طور عموم البته برخی با اشتیاق و برخی با احتیاط، آمادگی خود را برای مبارزه اعلام داشتند.^{۸۱}

سران بویراحمد در نظر داشتند که در مدت چند ماه، هماهنگی لازم را در ایل بویراحمد به وجود آورده و در فصل بهار یا تابستان مبارزه را شروع کنند. اما حکومت شاه همین که دریافت که در تطبیع یا تهدید سران بویراحمد موفقیتی کسب نکرده است، درصدد برآمد تا به سرکوبی آنان اقدام کرده و با به راه انداختن تبلیغات کاذب، همه مخالفین برنامه خود را فثودال و ملاًک معرفی کند و بدین وسیله چهره قیام عمومی سالهای ۴۲-۱۳۴۱ را مخدوش سازد. بدین ترتیب همزمان با تلاشهای سران بویراحمد برای سازماندهی آن ایل، حکومت شاه برای

۸۰. متن این مصاحبه در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی موجود است.

۸۱. البته برخی از کدخدایان بویراحمد از جمله ملاولی پناهی که از یک سو با عبدالله خان کدورت داشته و از سوی دیگر به وسیله مقامهای دولتی تطبیع شده بود، همراه با دولت همکاری می‌کرده و هیچ‌گاه به صف مبارزه نیوست. تلاشهایی که از سوی سایر رؤسای قبایل بویراحمد برای رفع کدورتها و همراه ساختن وی با مبارزه صورت گرفت نیز نتیجه‌ای نبخشید.

سرکوبی و متلاشی ساختن آن به تکاپو افتاد. برنامه‌های حکومت برای مهار قیام ایل بویراحمد را می‌توان بدین‌گونه بیان کرد:

۱. سرکوبی نظامی

۲. ایجاد تفرقه میان سران قبایل و تطمیع آنان

۳. تبلیغ در جامعه به منظور شکست ناپذیر جلوه دادن حکومت، سودمند بودن برنامه‌های شاه به ویژه برای رعایا و در نتیجه ایجاد یأس عمومی از مبارزه.

بمباران هوایی گردهم‌آیی دروهان و خلع سلاح پاسگاه توت‌نده

در روز چهاردهم اسفند ۱۳۴۱ تعداد زیادی از سران قبایل بویراحمد که تا این تاریخ در مورد مبارزه به توافق رسیده بودند، برای مشورت و تبادل نظر در این باره در منزل عبدالله خان در دروهان گردهم آمده بودند. آنان مشغول مذاکره بودند که ناگهان مورد حمله هواپیماهای جنگی دولت واقع شدند. در این تهاجم هوایی کسی از بویراحمدیها کشته نشد اما تعدادی از آنان مجروح گردیدند. سران بویراحمدی که هنوز در حال مشاوره بوده و در آن روزها هنوز تصمیم به اقدامات نظامی نگرفته بودند، انتظار اقدام نظامی از سوی دولت را هم نداشتند. حمله هوایی حکومت به گونه‌ای غیرمنتظره بود که ناصرخان طاهری با توجه به وعده‌های نظامیان مخالف شاه در تهران، در آغاز می‌پنداشت که شاید هواپیماهای مزبور از سوی حامیان نظامی آنها از تهران و به منظور یاری رساندن به بویراحمد اعزام شده و به اشتباه تجمع بویراحمدیها را بمباران کرده باشند. اما سرانجام آنان دریافتند که حکومت شاه از تصمیم آنان آگاهی یافته و به منظور گرفتن هرگونه امکان و فرصت عمل از دست بویراحمدیها، پیش‌دستی کرده و به طور زودرس و نابهنگام جنگ را بر آنان تحمیل کرده است.^{۸۲} بنابراین سران بویراحمد ناگزیر شدند به رغم

۸۲. آقای سپیدسعد حسینی در صفحات ۵۶ و ۵۷ کتاب خود عمده‌ترین علت حمله هوایی به گردهم‌آیی دروهان را اقدامات سروان دبیری فرمانده وقت پادگان باسوج می‌داند و معتقد است که چون فرمانده مذکور خود از زمین‌داران منطقه کامفیروز بود و با برنامه اصلاحات ارضی مخالف بود، بنابراین ایشان سعی داشت که با ارسال گزارشهای اغراق‌آمیز در مورد تحریکات بویراحمد، دولت را به حمله به

نداشتن آمادگی لازم، جنگ را ادامه دهند. همه سران قبایلی که در دروهان حضور داشته و مورد حمله هوایی قرار گرفته بودند به اتفاق آراء تصویب کردند که به تلافی این حمله، پاسگاه ژاندارمری توت نده سرکوب و خلع سلاح شود. اما قبل از آغاز عملیات، آقا یدالله ارجمند و آقا دریا شفیعی دو تن از سران طایفه آقائی با این استدلال که تفنگ و مهمات کافی ندارند اجازه خواستند که آنان را از شرکت در حمله به پاسگاه توت نده معاف دارند تا بتوانند به منطقه خود بازگشته و ضمن جمع آوری افراد، پاسگاه کمهر را خلع سلاح کرده و مهمات مورد نیاز را به دست بیاورند.^{۸۳} اما افراد مذکور که قبل از این ایام هم از سران ایل، دلخور بوده و از سیاستهای آنها انتقاد داشتند و به همین سبب هم با اصرار و پس از رفتن عبدالله خان به منزلشان و اعتماد به گفته‌های او در مورد پشتوانه سیاسی و نظامی قیام، حاضر به مشارکت در قیام شدند، با توجیه فوق فقط خواستند از صحنه کنار بکشند. بدین سبب پس از ترک دروهان به خانه‌های خود رفته و موضع بی طرفی اختیار کردند. شاید پس از بمباران دروهان اعتماد آنان به وعده‌های عبدالله خان مبنی بر حمایت‌های همه‌جانبه رجال سیاسی و نظامی مرکز از قیام، کاهش یافته بود اما با توجه به اقدامات ساواک و سایر عمال شاه در منطقه برای پراکنده ساختن سران قبایل، کنار کشیدن سران طایفه آقائی را باید از نخستین آثار اقدامات تفرقه افکنانه عمال حکومت دانست.

به هر حال سایر بویراحمدهای حاضر در دروهان در شب ۱۵ اسفند به پاسگاه توت نده حمله بردند. پس از چندین ساعت نبرد میان بویراحمدها و مأمورین پاسگاه که از سوی تعدادی از اهالی توت نده نیز حمایت می‌شدند، سرانجام

→ بویراحمد تحریک و تشویق کند تا مبارزه هرچه زودتر شروع بشود. اما با توجه به مجموعه مطالبی که در همین نوشته آمده است و همچنین با تأمل در اسناد ساواک و محتوای کتاب تاریخچه عملیات نظامی جنوب، دوست‌تر به نظر می‌رسد که پیشدستی دولت در حمله به بویراحمد ناشی از یک طرح کلی‌تر و سنجیده‌تر و به منظور در نطفه خفه کردن قیام بویراحمد و جلوگیری از گسترش آن بوده است. بدین ترتیب اگرچه سروان دبیری یا سران بویراحمد نوعی همدلی داشته است، اما نمی‌توان گفت تدارک عظیمی که دولت برای سرکوبی قیام ابله‌های سرخی و بویراحمد حتی قبل از گردهم‌آیی دروهان فراهم دیده بود مولود چند گزارش افسر مذکور بوده است. ۸۳. حسینی، همان، ص ۶۴.

بویراحمدها پس از دادن ۴ نفر کشته موفق شدند حدود ۱۰ نفر از ژاندارمهای پاسگاه و سرگرد فاطمی زاده فرمانده آن را به قتل رسانده و پاسگاه را تصرف کنند. پس از سقوط پاسگاه توت نده، بویراحمدها به دروهان بازگشته و تصمیم گرفتند که نیروهای خود را به دو بخش تقسیم کنند. بخشی از آنان تحت فرماندهی عبدالله خان به منظور تسخیر پاسگاه لوداب در بویراحمد سفلی عازم آن منطقه بشوند و بخش دیگر به فرماندهی ناصرخان به منظور تسخیر پاسگاه نوگک از طریق بویراحمد علیا عازم آن منطقه گردند.^{۸۴}

همزمان با ایل بویراحمد و حتی قبل از آن، عشایر کوهمره سرخی فارس به رهبری حبیب‌الله شهبازی علیه حکومت پهلوی قیام کرده و همه‌پرسی ۶ بهمن در مورد لوایح ششگانه شاه را تحریم کردند.^{۸۵} عشایر فوق در تاریخ ۱۱ اسفند با تصرف و خلع سلاح پاسگاه دادنجان، قیام مسلحانه خود را آغاز کرد. اگرچه عشایر سرخی و ایل بویراحمد فرصت نیافتند که عملیات خود را با یکدیگر هماهنگ کنند، اما وقوع همزمان قیام دو ایل مذکور، حکومت پهلوی را با بحرانی جدی در جنوب کشور مواجه کرد.

انتصاب سپهبد آریانا به فرماندهی نیروهای جنوب

با شدت گرفتن بحران جنوب، شاه تصمیم گرفت که قوای نظامی سایر استانها را به کمک لشکر فارس گسیل داشته و آنها را تحت فرماندهی واحدی برای مهار و سرکوبی قیام مذکور به کار گیرد. بدین منظور در ۱۸ اسفند سرلشکر بهرام آریانا به عنوان نماینده ویژه شاه به فرماندهی نیروهای جنوب منصوب شده و به طراحی و اجرای برنامه‌های عملیاتی برای سرکوب عشایر مشغول گردید. آریانا در این باره چنین می‌نویسد:

در یکی از روزهای نیمه دوم اسفند ماه ۱۳۲۱ از طرف اعلیحضرت همایون شاهنشاه بزرگ آرتشتاران احضار و مأمور پایان دادن خائله جنوب شدم... از

۸۴. برگرفته از مصاحبه با آقای کهیار نیکفر.

۸۵. برای آگاهی بیشتر از قیام ایل سرخی، رک: عبدالله شهبازی، ایل ناشناخته، همان، صفحات ۲۵۵ به بعد.

فردای آن روز به عنوان فرمانده نیروهای جنوب و بازرگ و ویژه شخص اعلیحضرت همایون شاهنشاه از تهران عناصر زیر در اختیار من گزارده شد.

۱. لشکر سبک ۱۰ پارس و عناصر تقویتی که برای این لشکر فرستاده شده بود.

۲. لشکر سبک ۹ خوزستان.

۳. مرکز پیاده شیراز.

۴. هواپیمایی پشتیبانی پایگاه وحدتی که عناصری از آن در شیراز آماده به کار بود.

۵. گردان عملیات مخصوص.

۶. واحدهای ژاندارمری استانهای پارس و خوزستان.

۷. سازمانهای امنیت استانهای پارس و خوزستان.

۸. شهربانیهای دو استان مزبور.^{۸۶}

آریانا در ۲۱ اسفند وارد شیراز شد. او تلاش کرد تا ابتدا قیام عشایر کوهمره سرخی را سرکوب کند و پس از آن همه قوای تحت فرماندهی خود را به سوی بویراحمد گسیل دارد. قیام کوهمره سرخی در نیمه اول فروردین ۱۳۴۲ عملاً پایان یافت اگر چه رهبر آن ایل هنوز مقاومت می کرده و خود را به دولت معرفی نکرده بود. بدین گونه از فروردین ۱۳۴۲ همه توجه آریانا متوجه بویراحمد می شود. او علاوه بر برنامه ریزی برای سرکوبی نظامی، دو محور دیگری را که قبل از این به آنها اشاره کردیم یعنی ایجاد تفرقه میان سران قبایل و تبلیغ به منظور تضعیف روحیه مردم را از نظر دور نداشت. لازم به ذکر است که مأموران سازمان اطلاعاتی آمریکا (سیا) نیز دولت ایران را در سرکوبی عشایر یاری می دادند. سرهنگ گراتیان باتسویج نماینده سازمان سیا در ایران که عنوان وزیرمختاری سفارت آمریکا در ایران را نیز داشت در فروردین ۱۳۴۲ یعنی در اوج قیام عشایر سرخی و بویراحمد، به اتفاق یکی از کارشناسان عالیرتبه سازمان سیا در امور جنگهای روستایی به نام رابرت کومر به شیراز عزیمت کرده و با مقامهای سیاسی و امنیتی مسئول سرکوب

۸۶. بهرام آریانا. تاریخچه عملیات نظامی جنوب، تهران، چاپخانه ارتش، ۱۳۴۳، ص ۲.

عشایر، به تبادل نظر پرداختند. یاتسویج در بازگشت به تهران به سرهنگ مسعود حریری رئیس ساواک فارس نامه‌ای نوشته و ضمن تشکر از او و سایر مسئولان فارس در بخشی از آن چنین می‌نویسد:

... و نیز در مورد مذاکرات بسیار جالبی که در مورد مسائلی که علل اصلی اوضاع جاری فارس را تشکیل می‌دهد با هم به عمل آوردیم و همچنین نسبت به راه‌حلهای بسیار منطقی که جنابعالی چه در مورد تصمیماتی که باید فعلاً و چه آنهایی که باید بعدها نسبت به این مسائل اتخاذ گردد ارائه نمودید خود را مدیون سرکار می‌دانم.^{۸۷}

رایزنیهای مأموران سازمان سیا و مقامهای نظامی شاه در مورد نحوه سرکوبی عشایر در همان محورهای سه‌گانه‌ای تجلی یافت که پیش از این بدانها اشاره کردیم. بدین ترتیب بعد از واقعه توت‌نده در حالی که بویراحمدیها برای حمله به پاسگاههای لوداب و نوگک آماده می‌شدند، نظامیان درصدد طراحی برنامه‌های عملیاتی برای سرکوب و همچنین تلاش بسیاری برای متلاشی کردن نیروهای بویراحمدی بودند. اگرچه شاه بخش عظیمی از قوای نظامی خود را برای سرکوبی بویراحمد بدین منطقه اعزام کرده بود، اما باتوجه به قدرت رزمی بویراحمدیها و شکستهایی که در گذشته ارتش رضاشاه از آنها خورده بود و همچنین باتوجه به اینکه از شهریور ۱۳۲۰ به بعد هم هیچ‌گاه ارتش قادر به سرکوبی بویراحمد نشده بود، در این مقطع نیز شاه از رویارویی نظامی با بویراحمدیها وحشت داشت و پیروزی نظامی بر آنها را دشوار می‌دید. بنابراین به رغم اعزام لشکرهای متعدد نظامی برای سرکوبی بویراحمد، به تلاشهای سیاسی عمال خود برای ایجاد یأس و تفرقه در میان توده مردم و سران قبایل بویراحمد امید بسته بود. پس از حادثه توت‌نده تلاش برای پراکنده ساختن کدخدایان بویراحمد شدت بیشتری یافت. طبیعی است که با توجه به حساسیتهای هرکدام از کدخدایان و زمینه‌های موجود

۸۷. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی. ظهور و سقوط سلطنت پهلوی. جلد دوم، انتشارات اطلاعات.

در آنان، شیوه‌های خاصی برای جداساختن آنان از مسیر مبارزه به کار گرفته می‌شد. طایفه بزرگ تامرادی در تحرکات سیاسی و نظامی بویراحمد سفلی همیشه نقش مهمی داشته است. در این هنگام عمال حکومت شاه از جمله سرهنگ علیزاده فرماندار نظامی کهگیلویه و همچنین برخی از کدخدایانی که با عبدالله خان مخالفت داشته و عمدتاً به همین دلیل از مبارزه خودداری کرده و با دولت همکاری می‌کردند مانند ملاولئی پناهی کدخدای معروف قایدگیوی، از زمینه اختلافات درون طایفه‌ای تامرادی استفاده کرده و تعدادی از سران آن را از مبارزه منصرف کردند. بدین‌گونه پس از واقعه توت‌نده، کی حمدالله بهادر و جمشید یزدان‌پناه و پس از آنها ملاهجیر بهادران هرکدام به دلایل و توجیهانی خود را از صحنه مبارزه کنار کشیدند.^{۸۸} در بویراحمد علیا نیز دستهای مرموز حکومت به کار افتادند تا ناصرخان و برخی از کدخدایان از قبیل آفابیزن منصوری و کی خورشید برومند کی‌گیوی را نسبت به هم بدبین سازند. عمال حکومت با ظرافت تمام سعی می‌کردند به هر کدام از دو طرف مذکور و اتهم‌کننده که طرف دیگر در حال خیانت و سازش با حکومت است. آنان در این باره با جعل دستخط ناصرخان، تصویر نامه‌ای را به آفابیزن نشان دادند که در آن ناصرخان از مقامات دولتی تقاضای تأمین و همکاری با دولت در سرکوب مبارزان را کرده بود. همچنین وقتی کی خورشید از یکی از افراد ناصرخان در مورد علت غیبت چند روزه‌اش می‌پرسد، فرد مذکور که به عامل نفوذی حکومت تبدیل شده و با آنان همکاری اطلاعاتی می‌کرد، با ظرافت و به عنوان راز به کی خورشید چنین می‌گوید که از طرف ناصرخان به تهران رفته و حامل نامه‌های او برای دربار، ساواک و ستاد ارتش بودم.^{۸۹} این اقدامات حکومت در ایجاد بدبینی و تفرقه، موفقیت‌آمیز بود. در ۲۹ اسفند آفابیزن و کی حداد پناهی با تظاهر به اینکه قصد دارند عازم منطقه گرمسیر شده و در نواحی مرزی بویراحمد و ممسنی مبارزه را ادامه دهند، در «چال دال» از عبدالله خان جدا شدند اما عملاً به باسوج رفته و فردای آن روز به شیراز عزیمت کرده و با اعزام شدند. به دنبال آن، کی امیربهادر (فرزند کی نصیر) یکی دیگر از سران طایفه تامرادی از مبارزه منصرف

شد، پس از مدتی کی اسماعیل مظفری و فرزندش کی خدا بخش مظفری و کی خلیفه پناهی (فرزند ملاولی پناهی) که داماد عبدالله خان نیز بود از مبارزه منصرف شده و به شیراز اعزام شدند.^{۹۰} این ریزش پی در پی نیروها علاوه بر تضعیف روحیه مبارزان بویراحمد، افکار عمومی منطقه را به شدت دستخوش تغییر ساخت. زیرا بسیاری از توده مردم و سران جزء قبایل که زمینه مساعدی برای اقدام به مبارزه در آنان وجود داشت و مترصد فرصت بودند تا در صورت ندادن مبارزه، همکاری خود را ابراز کنند، با توجه به انصرافهای پی در پی افراد سرشناس و سایر اقدامات آشکار و نهان حکومت، مردم و متزلزل شده و با اتخاذ موضع بی طرفی، حتی متمایل به همکاری با حکومت نیز شدند.

بدین گونه مبارزان دچار بحرانی جدی شدند و در چنین وضعیتی نه تنها قادر به جذب نیروی بیشتر از میان مردم نبودند، بلکه در تصمیم گیریهای خود در مورد نحوه مبارزه هم دچار تشتت شدند. به همین سبب هنگامی که در اوایل فروردین ۱۳۴۲ قوای دولتی وارد منطقه بویراحمد می شدند، با توجه به بارش شدید برف در آن ایام، تعداد کمی از افراد عشایر می توانستند در گردنه های ورودی بویراحمد از قبیل گردنه سنگ و منگ، قوای دولتی را قلع و قمع کنند. اما با این توجیه که اگر اولین ستونهای نظامی را در مدخل بویراحمد منهدم کنیم، دیگر قوای دولتی از ورود به منطقه منصرف می شوند و تعقیب آنها در استانهای همجوار هم برای ما مقدور نیست و در نتیجه مبارزه را کد و فرسایشی می شود، از ورود نظامیان به منطقه جلوگیری نکردند. همچنین مبارزان نتوانستند در مورد کسانی که مبارزه را رها کرده و به دولت می پیوستند تصمیم واحدی اتخاذ کنند. برخی معتقد بودند که برای جلوگیری از شیوع چنین عملی، باید این گونه افراد را به شدت سرکوب کرد و متقابلاً برخی دیگر مخالف چنین اقدامی بودند. بدین ترتیب قوای دولتی بدون مانع وارد منطقه شده و در نواحی مختلف مستقر شدند و خود را آماده اجرای عملیات نظامی کردند.

آن تعداد از سران قبایل هم که در صحنه مبارزه باقی مانده بودند همان گونه که

پیش از این اشاره کردیم در اوایل فروردین ۴۲ تحت فرماندهی عبدالله خان عازم نواحی لوداب شدند و برخی دیگر تحت فرماندهی ناصرخان عازم نواحی مرزی بویراحمد و ممسنی شدند. در فاصله میان ۵ تا ۱۲ فروردین به طور متناوب میان نیروهای تحت فرماندهی عبدالله خان و قوای دولتی در نواحی لوداب، دم چنار و مارگون نبردهای متعددی صورت گرفت^{۹۱} نظامیان علاوه بر آن از همکاریهای اطلاعاتی و عملیاتی افراد محلی هوادار خود بهره می بردند. در نتیجه نیروهای عشایر موفق به تصرف پاسگاه لوداب نشده و در ۱۲ فروردین ۴۲ به نواحی تنگ تامرادی و امیرایوب عقب نشینی کردند. قوای دولتی در ۱۳ فروردین منطقه بهرام بیگی را بدان تصور که عبدالله خان در آنجا مستقر می باشد، مورد حمله زمینی و هوایی قرار دادند^{۹۲} اما عبدالله خان در این تاریخ در حوالی تنگ تامرادی مستقر شده بود.

نیروهای تحت فرماندهی ناصرخان هم در اوایل فروردین ۴۲ در نواحی مرزی بویراحمد و ممسنی مستقر شدند. ناصرخان برای دیدار و مذاکره با سران ایل رستم ممسنی به منزل جعفرقلی خان رستم در نوگک رفت. در این جلسه ولی خان کیانی، شاپورخان و فریدون خان ممسنی و سهراب خان کشکولی نیز حضور داشتند. در همین ایام قوای دولتی در قالب ستونهای متعدد به سوی نواحی مختلف بویراحمد هجوم آورده تا پس از استقرار در مناطق سوق الجیشی، عملیات سرکوبی را شروع کنند. در جلسه فوق، ولی خان کیانی به ناصرخان اطلاع می دهد که یک ستون نظامی از شیراز عازم مناطق باشت و دوگنبدان می باشد. با آگاهی از این موضوع، مقرر می شود که ترکیبی از تفنگچیهای ناصرخان و کی خورشید در تنگه برین راه را بر نظامیان بسته و به قلع و قمع آنها پردازند. اما سوءظنهایی که به وسیله عوامل ساواک میان ناصرخان و کی خورشید ایجاد شده بود همچنان وجود داشته و با هر حادثه ای تشدید نیز می شد. این بدبینی تأثیر فلج کننده ای بر عملیات رزمی آنان برجای می گذاشت. برای نمونه، بدبینی مذکور باعث شد تا برخلاف سیره عشایر به ویژه عشایر بویراحمد که هنگام جنگ برای استقرار در حساس ترین و

مخاطره‌آمیزترین سنگرها گوی سبقت را از همدیگر می‌ربودند، در جریان تقسیم صحنه عملیات و استقرار نیروها در سنگرهای مورد نظر، هر کدام از طرفین سعی کند تا نیروهای خود را در نقاط کم‌خطرتری مستقر کند. بدین‌گونه در حالی که کی خورشید به برادر خود کی شمشیر دستور داده بود که سعی کند نیروهایش را جدا از نیروهای ناصرخان نگه داشته و آنها را در ارتفاعات تنگه مستقر کند، ناصرخان سعی می‌کرد که آنها را در نقاط پایین تنگه مستقر کند.^{۹۳} بدیهی است که با وجود چنین بدبینی میان مبارزان، موفقیت مبارزه دشوار می‌شد. اما به هر حال نیروهای عشایر در دو طرف تنگه مستقر شده و منتظر ورود فوای دولتی به تنگه بودند. در چنین وضعیتی اگر فوای دولتی به تنگه مذکور وارد می‌شدند، ضربه مهلکی را متحمل می‌شدند. اما قبل از اینکه فوای دولتی به تنگه پربن برسند، یکی دیگر از افراد عشایر به نام صفدر که از برنامه عملیاتی بویراحمدیها در آن تنگه آگاهی نداشت، به طور خودجوش در محلی به نام پوزه سرنا واقع در نزدیکی کوپن بر سر راه نظامیان کمین کرده و آنان را مورد تهاجم مسلحانه قرار داد. در نتیجه نظامیان با بی‌سیم وضعیت خود را به شیراز گزارش دادند. به دنبال آن هواپیماها منطقه مذکور را شناسایی کرده و از محل استقرار عشایر در تنگه پربن مطلع شدند. پس از آن جنگنده‌های ارتش به بمباران تنگه مذکور پرداختند. در جریان این بمباران ۹ نفر از بویراحمدیها مجروح شدند اما تلفات جانی در پی نداشت.^{۹۴}

در نوزدهم فروردین ستون دیگری از فوای دولت مرکب از یک گروهان پیاده و گروهان ارکان گردان ۱ توپخانه لشکر ۹ خوزستان از باشت به سوی قریه ده بزرگ حرکت کردند. تعدادی از نیروهای عشایر در صدد برآمدن مانع از پیشروی آنها بشوند. بدین ترتیب به مدت یک شبانه‌روز با نظامیان به نبرد پرداختند. فوای دولتی که در این نبرد از وجود تعدادی از نیروهای محلی از جمله افراد وابسته به ملک منصور خان باشتی استفاده می‌کردند، علاوه بر استفاده از آتش توپخانه و خمپاره‌انداز، با هواپیماهای جنگی نیز به بمباران مناطق استقرار نیروهای عشایری پرداختند. نیروهای عشایر تلفاتی نداشتند اما تعدادی از نظامیان مجروح و یکی از

افراد بومی همراه آنها کشته شد.^{۹۵}

نبرد گجستان

فروردین ۱۳۴۲ با جنگ و گریزهای پراکنده متعددی میان نیروهای عشایر و نظامیان به پایان خود نزدیک می‌شد. قوای دولتی از جوانب گوناگون عازم منطقه بویراحمد بودند و نیروهای عشایر نیز پس از نبردهای توت‌نده، لوداب، پل پرین و پوزه سرنه، ده بزرگ، به تدریج در حوالی تنگ تامرادی، تنگ آبشور، امیر ایوب و پیچاب مستقر شدند. زیرا علاوه بر اینکه مناطق مذکور از نظر سوق‌الجیشی برای نبرد بسیار مناسب بود، مردم آن نواحی نیز در مبارزه با دولت مصمم‌تر و هماهنگ‌تر بودند. در دهه پایانی فروردین، نظامیان موقع را برای وارد ساختن ضربت اصلی^{۹۶} مناسب تشخیص دادند و تصمیم گرفتند که یک ستون مرکب از نظامیان و افراد بومی را به فرماندهی سرهنگ ناظم از یاسوج به سوی منطقه سفیدار و بابکان اعزام کرده و ستونهای دیگر را نیز به فرماندهی سرهنگ ناجی از نورآباد ممسنی به مناطق امیرایوب و جلیل اعزام کنند و بدین‌گونه نیروهای عشایر را در محاصره کامل قرار داده آنگاه با حملات زمینی و هوایی به آنها مبادرت ورزند.^{۹۷} هنگ ۲۰ کرمانشاه به فرماندهی سرهنگ ناجی مأموریت اصلی را در این عملیات برعهده داشت. این هنگ از نورآباد ممسنی به سوی محل مأموریت خود حرکت کرد و در نوگک مستقر شد. یک ستون فرعی هنگ مذکور مرکب از گروهان یکم و گروهان سوم و ارکان گردان یکم هنگ، تحت فرماندهی سروان ریحانی فر در ۲۹ فروردین مأموریت یافت که از نوگک حرکت کرده و پس از طی مسیر سماک - گجستان در امیرایوب مستقر شود. با استقرار این ستون در امیرایوب، حلقه محاصره نیروهای عشایر تکمیل می‌شد و فرماندهان نظامی مصمم بودند که پس از آن، حمله هوایی و

۹۵. آریانا، همان، ص ۸۳ ۹۶. همان، ص ۱۰۶

۹۷. صفحه ۱۰۶ به بعد کتاب تاریخچه عملیات نظامی جنوب، مجموعه دستورها و گزارشهای مسداده میان فرماندهان نظامی در مرز عملیات بویراحمد علیا را که منجر به جنگ گجستان گردید، ذکر کرده است.

زمینی خود را به نیروهای عشایر آغاز کنند. ستون تحت فرماندهی سروان ربیحانی فر مأموریت خود را آغاز و اولین گزارش خود را در ۳۰ فروردین این‌گونه مخابره کرد:

تیمسار سپهد فرماندهی نیروهای جنوب - رونوشت تیمسار فرمانده لشکر محترماً در ساعت ۱۱/۳۰ گردنه گان گان اشغال و ستون به سمت کوه عنا مشغول پیشروی است. مسراتب استحضاراً به عرض رسید.
۱- ۲۲/۱/۳۰ سروان ربیحانی فر^{۹۸}

ربیحانی فر دومین گزارش خود را از شیرخوس این‌گونه مخابره کرد:

تیمسار فرماندهی نیروهای جنوب - رونوشت تیمسار فرمانده لشکر ستون در ساعت ۱۷ پس از گذشتن از کوه عنا که در مسیر قرار داشت ارتفاعات مسلط به آبادی شیرخوس [خوس] را اشغال و به علت خرابی راه و ماندن دواب اجباراً امشب متوقف و صبح فردا بصوب برد بهمن گجستان [گجستان] حرکت خواهیم نمود. استحضاراً به عرض رسید. ۲- ۲۲/۱/۳۰ سروان ربیحانی فر^{۹۹}

در همین روز آریانا به فرمانده گروه هوایی شیراز، دستور زیر را صادر می‌کند.

تلفونگرام فوری

فرمانده گروه هوایی شیراز - پیرو ۴۰۲۹-۴۲/۱/۲۸ ستون فرعی سرهنگ ناجی در محور نوگک - سماک و عنا - گجستان - خیکنده و میرایوب پیشروی می‌نماید، پشتیبانی هوایی نموده و در صورت برخورد با اشرار طبق دستورات قبلی اقدام و نتیجه را گزارش دهید؛ ۳/۴۰۶۴ - ۴۲/۱/۳۰ سپهد آریانا^{۱۰۰}

دستورات قبلی که آریانا به آنها اشاره می‌کند عبارت بودند از بمباران آبادیهای

بیچاب، بابکان، گل بابکان، فلات و توج به وسیله هواپیمای جنگی.^{۱۰۱}

ستون، شب ۳۱ فروردین در منطقه شیرخوس جلیل واقع در جنوب شرقی تنگ گجستان مستقر می‌شود، نیروهای عشایر از استقرار ستون مذکور مطلع شدند و در صدد سرکوبی آن برآمدند. در این هنگام که زمینه برای یک نبرد عظیم میان قوای دولتی و نیروهای عشایر آماده می‌شد، بی‌اعتمادی و بدبینی که عمال حکومت در میان سران نیروهای عشایر ایجاد کرده بودند مانع از اجرای یک عملیات هماهنگ آنان برای سرکوبی قوای دولتی شد. ناصرخان طاهری و کی خورشید برومند شدیداً نسبت به هم مظنون بودند. به همین سبب هنگامی که ناصرخان برای کی خورشید پیام فرستاد که برای سرکوبی ستون سروان ریحانی فر به سایر نیروها بپیوندند، وی اظهار داشت که ستون دیگری از قوای دولتی (تحت فرماندهی سرهنگ ناظم) در منطقه بابکان برای حمله به ما آماده می‌شود و ما ناگزیریم که در این منطقه با آنان بجنگیم و از آمدن به منطقه جلیل معذوریم. ناصرخان هم که نسبت به کی خورشید بدبین بود به ملاغلامحسین سیاهپور توصیه کرد که در صورت عدم حضور کی خورشید در این جبهه، شما هم از هرگونه اقدامی برای سرکوبی قوای دولتی بپرهیزید.^{۱۰۲}

بدین‌گونه سران عمده بویراحمد علیا (ناصرخان و کی خورشید) در این مرحله عملاً با نیروهای دولت درگیر نشدند و نیروهای بویراحمد سقلی که تحت فرماندهی عبدالله خان در مناطق دیگری مستقر شده بودند نیز در منطقه گجستان حضوری نداشتند. با چنین وضعی قاعدتاً باید نیروهای دولتی موفق می‌شدند که مسیر از پیش تعیین شده خود را طی کرده و در منطقه امیرابوب مستقر شوند تا پس از آن، عملیات همه جانبه خود را برای انهدام نیروهای عشایر شروع کنند. اما به رغم پیش آمدن چنین وضع نامساعدی، تعدادی از مخلص‌ترین نیروهای عشایر تصمیم گرفتند که با قوای دولتی به نبرد پردازند و مانع از پیشروی آنها و تکمیل محاصره نیروهای عشایر بشوند.

این تصمیم منجر به بزرگ‌ترین جنگ سال ۱۳۴۲ میان نیروهای عشایر و قوای دولتی در منطقه تنگ گجستان شد که در نتیجه آن قوای دولتی بزرگ‌ترین شکست را

در این سال متحمل شدند. افرادی که این تصمیم را گرفتند عبارتند از:
 ۱. غلامحسین سیاهپور جلیل؛ ۲. کردی انصاری؛ ۳. عبدالمحمد انصاری؛
 ۴. محمدحسن انصاری؛ ۵. آقا لهراسب موسی پور؛ ۶. ترکی پیرایش؛ ۷. ملی
 بهروزی؛ ۸. حسنقلی ایزدی؛ ۹. غلامحسین محمدی؛ ۱۰. بهمن امینی؛ ۱۱. بهرام
 مندنی پور؛ ۱۲. عوض زیلایی؛ ۱۳. خان طلا باقری؛ ۱۴. اعلمون حمیده فر؛
 ۱۵. گشتاسب خرمی.^{۱۰۳}

در مطالب قبل اشاره کردیم که غلامحسین سیاهپور پس از آنکه مطمئن شد که مراجع دینی موافق با مبارزه مردم بر ضد شاه هستند، آمادگی خود را برای همکاری با سران بویراحمد در مبارزه با شاه اعلام کرد. یکی از مبارزان^{۱۰۴} سال ۱۳۴۲ در این باره می گوید: هنگامی که در اسفند ۱۳۴۱ به اتفاق تعدادی از سران بویراحمد به منزل ملاغلامحسین رفتیم و در مورد مبارزه با ایشان صحبت کردیم. او نه تنها مخالفت خود را با مبارزه اظهار داشت بلکه ما را از همراهی با این اقدام سرزنش کرد و گفت:

من حاضر به همکاری با خوانین نبوده، شما چرا همراه آنها آمدی؟ من اطلاعیه‌ای را که مربوط به حضرت امام [خمينی] (ره) بود به وی نشان داده و گفتم ظاهراً قیام اسلامی و حرکت ما جهاد است. لذا با خوانین هماهنگ شدیم. که ایشان هم گفتند که اگر این حرکت نشأت گرفته از پیام روحانیت باشد من هم حاضرم.^{۱۰۵}

بدین ترتیب ایشان با چنین انگیزه‌ای مبارزه را شروع کرده بود. نقل می‌کنند هنگامی که در اواسط اسفند ۴۱ تعدادی از سران بویراحمد در دروهان اجتماع کرده و برای تداوم مبارزه سوگند یاد می‌کردند، غلامحسین سیاهپور سوگند یاد نکرد و گفت من می‌دانم بسیاری از کسانی که اکنون سوگند یاد می‌کنند سرانجام

۱۰۳. برگرفته از مصاحبه آقای بهمن امینی. ایشان همچنین اظهار داشتند که تعداد این افراد به تدریج به حدود سی نفر افزایش یافت. ۱۰۴. خدابخش مظفری فرزند حاج اسماعیل مظفری.

۱۰۵. متن این مصاحبه در آرشیو مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی موجود است.

وارد بند و بسته‌های سیاسی شده و مبارزه را رها خواهند کرد ولی من بدون سوگند تا آخرین نفس به مبارزه ادامه خواهم داد. سیر حوادث صحت این پیش‌بینی سیاهپور را تأیید کرد. علاوه بر سیاهپور افرادی مانند کردی و عبدالمحمد و محمدحسن انصاری نیز کسانی بودند که هنگامی که اعلامیه امام خمینی برای آنان قرائت شد از شدت تأثر گریستند و تصمیم به قیام گرفتند. البته همه بویراحمدهایی که در سال ۱۳۴۲ برضد حکومت پهلوی قیام کردند، بدون استثنا مسلمان و شیعه اثنی عشری بودند ولی طبیعی است که میزان خلوص انگیزه آنها با هم متفاوت بود و در همه قیامها و حرکت‌های اجتماعی نیز اینچنین است. آیت‌الله سید کرامت‌الله ملک حسینی در مورد ماهیت قیام‌کنندگان بویراحمد در سال ۴۲ ضمن اینکه اصل مبارزه برضد شاه را مورد تأیید قرار می‌دهد اظهار می‌دارد:

اگر من بگویم که هدف اینها سر تا پا در جهت مذهبی بوده و افکار دینی و مذهبی یکسره این تحول را به وجود آورده بود راهی برای اثباتش ندارم. اما اینکه یک عده‌ای در بین اینها معتقدات مذهبی خوبی داشتند و اخلاص و عقیده‌شان نسبت به روحانیت خیلی عمیق بود، حتی آنهایی که در رأس بودند بی‌عقیده به روحانیت نبودند، نماز می‌خواندند روزه هم می‌گرفتند، ولی بعضی افرادشان را من ایمان دارم به اینکه محرک اصلی و واقعیشان جنبه دینی و مذهبی داشت.^{۱۰۶}

آیت‌الله ملک حسینی به عنوان مثال از کردی انصاری نام می‌برد و به نقل از حجة الاسلام سید علی اصغر حسینی که در آن ایام از طرف ایشان و آیت‌الله محلاتی برای ابلاغ نظر مراجع دینی و انتشار اعلامیه‌های آنان به منطقه بویراحمد اعزام شده بود، بدین مضمون بازگویی می‌کند که ایشان در ضمن انجام مأموریت خود از یکی از مناطق بویراحمد عبور می‌کردند که فردی از دور او را صدا زد که آقا توقف کنید یا شما کاری دارم. هنگامی که نزدیک شد معلوم شد که او کردی انصاری است. او سنوالی بدین مضمون کرد که: آقا واقع مطلب چیست؟ آیا مبارزه متعلق به